

فقر فلسفه

از: کارل مارکس

برگردان: «انتشارات سوسیالیسم»

زمستان ۱۹۷۹

فهرست مطالب

فصل دوم

۲- تقسیم کار و ماشین ها

۳- رقابت و انحصار

۴- مالکیت ارضی و بهره مالکانه

۵- اعتصابات و اتحادیه کارگران

زیرنویس ها

فهرست اسامی

۲- تقسیم کار و ماشین ها

طبق نظر آقای پرودون، سلسله تکامل تدریجی اقتصادی با تقسیم کار آغاز می‌گردد.

جنبه خوب تقسیم کار:

«تقسیم کار بر حسب ماهیت خود، شیوه ایست که بر اساس آن برابری شرایط و خردمندیه‌ها، تحقق می‌پذیرد.» (جلد اول، صفحه ۹۳)

جنبه بد تقسیم کار:

«تقسیم کار برای ما سرچشمه بدبختی شده است.» (جلد اول صفحه ۹۴)

اشکال مختلف

«کار، بر حسب قانونی که مخصوص آن بوده و اولین شرط شمر بخشی آن میباشد، تقسیم میشود و به نفی خود منجر شده و خود را از بین میبرد.»

(جلد اول صفحه ۹۴)

مسئله ایکه باید حل شود:

«باید ترکیبی پیدا کرد که مضار تقسیم کار را برطرف سازد و تأثیرات سودمند

(جلد اول صفحه ۹۷)

آنها حفظ نماید.»

از نظر آقای پرودون تقسیم کار، یک قانون ابدی است، یک مقوله ساده و انتزاعی است و باین ترتیب از نظر او، نتزاع، ایده و لغت به تنهایی کافیت تا تقسیم کار در دورانهای مختلف تاریخ را توضیح بدهد. کاست ها ۱۶* اصناف، مانوفاکتور، صنعت بزرگ، همه اینها باید بوسیله یک کلمه ساده «تقسیم» قابل توضیح باشند. در وهله اول مفهوم کلمه «تقسیم» با دقت مطالعه میشود و دیگر به مطالعه تأثیرات بشمارای که در هر دوران به تقسیم کار، خصلت مشخصی بخشیده است، احتیاجی نیست. هر آینه موضوعات در مقولات آقای پرودون خلاصه میشوند، مسلماً آنوقت بسیار ساده بودند! لکن تاریخ با این قاطعیت جریان ندارد. در آلمان سه قرن تمام طول کشید تا اولین تقسیم مهم کار - یعنی جدائی شهر و روستا - بوجود آمد. بهمان اندازه که مناسبات شهر و ده تعدیل یافت، اگر این جنبه تقسیم کار را در نظر بگیریم آنوقت با جمهوری های باستانی، با فئودالیسم مسیحی، با انگلستان قدیمی و بارون هایش، با انگلستان مدرن و بارونهای صاحب مزارع پنبه اش، سروکار خواهیم داشت. در قرنهای ۱۴ و ۱۵ - وقتیکه هنوز هیچ مستعمره ای وجود نداشت، وقتی که آمریکا هنوز کشف نشده بود و آسیا نیز از طریق قسطنطنیه با اروپا مربوط بود، وقتی که دریای مدیترانه هنوز مرکز فعالیتهای بازرگانی بود - تقسیم کار خصلت کاملاً دیگر و سیمای کاملاً دیگری داشت تا در قرن ۱۷ که اسپانیایی ها، پرتغالی ها، هلندیها، انگلیسی ها و فرانسویها در تمام قاره های دنیا مستعمراتی علم کرده بودند. گسترش بازار و سیمای ظاهری آن، به تقسیم کار در دورانهای مختلف، سیمای ظاهری متفاوتی بخشید، خصلتی که بزحمت میتوان آنرا صرفاً ناشی از کلمه «تقسیم»، ایده و مقوله دانست.

آقای پرودون میگوید:

«از زمان آدام اسمیت همه اقتصاددانها، محاسن و مضار قانون تقسیم را یادآوری کرده اند ولی در این رابطه خیلی بیشتر به اولی بها داده اند تا به دومی، زیرا این موضوع با خوش بینی آنها بیشتر جور در میآمد بدون اینکه یکی از آنها حتی یکبار از خود سؤال کرده باشد که معایب یک قانون چه میتواند باشد?... چگونه همان اصل - با درنظر گرفتن کاملاً دقیق عواقبش - به تأثیرات متقابل مغایری منتهی میشود؟ حتی یک اقتصاددان - چه قبل و چه بعد از آدام اسمیت - هیچ وقت متوجه این نکته نشده است که در اینجا باید مسئله ای حل شود. «سی»، فقط حاضر شده است بپذیرد که در تقسیم کار همان علتی که محاسنی در بر دارد، مضاری نیز در بر دارد.»

(جلد اول صفحه ۹۵ - ۹۶)

آدام اسمیت خیلی بیش از آنچه آقای پرودون فکر میکند، پیش رفته است. او بوضوح متوجه شده است که:

«در حقیقت اختلاف استعدادهای طبیعی میان یکایک افراد بمراتب کمتر از آن است که ما فکر می کنیم و استعدادهای مختلفی که ظاهراً انسانها را بعد از رسیدن بسن

بلوغ براساس حرفه هایشان از یکدیگر متمایز میسازد، نه علت و نه معلول تقسیم کار میباشند.» (آدام اسمیت جلد اول، صفحه ۳۳ و ۳۴)

در اصل، تفاوت میان یک باربر با یک فیلسوف، کمتر از تفاوتی است که یک سگ پاسدار با یک سگ شکاری دارد. این تقسیم کار است که شکاف میان این دو را بوجود آورده است. همه اینها مانع آن نمیشود که آقای پرودون در جای دیگری ادعا کند که آدام اسمیت، از مضاری که معلول تقسیم کار میباشد، هیچ اطلاعی نداشته است و مدعی شود که ابتدا «ژ. پ. سی»، پی برده است «که در تقسیم کار همان علتی که موجب منافی میشود مضاری نیز به همراه دارد.»

در این رابطه از «لمونتی» بشنویم:

«آقای ژ. پ. سی این افتخار را نصیب من کرده است که در کتاب ممتازش در باره اقتصاد سیاسی، اصلی را که من در بخش «راجع به تأثیر اخلاقی تقسیم کار» ابتدا مطرح کرده ام، میآورد. بدون شک عنوان بی معنی کتاب من، باو اجازه نداده است که از من نقل قول کند. تنها توضیحی که من میتوانم برای سکوت نویسنده ای - که خود از لحاظ مایه، فردی بسیار غنی است - داشته باشم، اینست که از نظر فروتنی از ذکر مأخذ خوداری کرده است.»

(مجموعه آثار لمونتی، جلد اول صفحه ۲۴۵ پاریس ۱۸۴۰)

اجازه بدهید در مورد او منصفانه بگوئیم که لمونتی عواقب ناگوار تقسیم کار را آنطور که امروز صورت میگیرد، عاقلانه تشریح کرده است و آقای پرودون نتوانسته است هیچ چیز بآن اضافه کند. ولی حالا که در اثر تقصیر آقای پرودون به مسئله تقدم کشیده شده ایم، بطور ضمنی اشاره می کنیم که مدتها قبل از لمونتی و ۱۷ سال پیش از آدام اسمیت، آدام فرگسون - که آدام اسمیت شاگرد او بود - نکته اخیر را در فصلی که اختصاصاً وقف بررسی تقسیم کار نموده است، واضح و آشکار به بحث و گفتگو میگذارد:

«حتی میتوان تردید داشت که حجم کلی استعداد یک ملت در اثر پیشرفت تکنیک افزایش می یابد. در رشته های مختلف تکنیک، تحت فشار احساس و عقل به بهترین نحو بموفقیت نایل میآیند و نادانی هم مادر صنعت است و هم مادر خرافات. تعقل و فانتزی تابع اشتباهات میباشند. اما عادت حرکت دادن دستها یا پاها، نه باین بستگی دارد و نه به آن. پس میتوان گفت که کمال کار مانوفاکتوری در آن نهفته است که تفکر غیر لازم شده و کارگاه صنعتی که بدون همکاری مغز اداره میشود، میتواند بمشابه مکانیزمی تلقی گردد که انسانها اجزای آنرا تشکیل میدهند.... یک ژنرال میتواند در هنر جنگ بسیار ماهر باشد در حالیکه هنر سرباز فقط محدود به چند حرکت دست و پا میباشد. آنچه یکی واجد است، دیگری فاقد میباشد. در دوره ای که همه چیز از هم مجزاست خود هنر اندیشیدن میتواند یک حرفه مخصوص را تشکیل بدهد. (آدام فرگسون «توضیحاتی در باره تاریخ جامعه بورژوازی»)

(جلد دوم صفحه ۱۳۴، ۱۳۵ و ۱۳۶)

برای اینکه به حاشیه پردازیه‌های ادبی خاتمه بدهیم، این مطلب را که «همه اقتصاددانان بیشتر به محاسن تقسیم کار پرداخته اند تا مضار آن» موکداً رد میکنیم و کافیت که سیسموندی را نام ببریم.

پس در رابطه با محاسن تقسیم کار، آقای پرودون کاری جز نقل عبارات کلی ای که همه با آنها آشنا هستیم، نکرده است.

اکنون ببینیم او چگونه از تقسیم کار که بمشابه یک قانون کلی، بمشابه مقوله و بمشابه ایده تلقی میکند، معایب مربوط به آن را مشتق میسازد و چگونه این مقوله، این قانون - علی‌رغم سیستم مساوات گرانه آقای پرودون شامل تقسیم برابر کار میگردد؟

«در این لحظات فرخنده تقسیم کار، طوفان شروع به وزیدن به بشریت میکند. پیشرفت در مورد همگان یکسان و همگون صورت نمیگیرد... و با عده قلیلی که از امتیازاتی برخوردار میباشند... آغاز میشود، همین مزیت افراد بر اثر پیشرفت بود که موجب اعتقاد به نابرابری طبیعی و از پیش تعیین شده وضع زندگی گردید، رسته ها را بوجود آورد و همه اجتماعات را بر اساس هیر ارشی بنا نمود.»

(پرودون جلد اول صفحه ۹۴)

تقسیم کار، رسته ها را بوجود آورد. خوب، رسته ها معایب تقسیم کار میباشند. پس تقسیم کار مضاری در بر داشته است و این بایستی به اثبات برسد. اگر بخواهیم ادامه بدهیم و سؤال کنیم: چه چیز موجب شده تقسیم کار، رسته ها، سامان هیر ارشی و امتیازات را بوجود آورد؟ آقای پرودون جواب خواهد داد: پیشرفت. و چه چیز موجب پیشرفت شده است؟ محدودیت. و محدودیت هم بعقیده آقای پرودون در اثر ترجیح دادن برخی افراد و بوسیله پیشرفت بوجود آمده است.

بعد از فلسفه نوبت به تاریخ میرسد، اما نه توصیفی و نه دیالکتیکی بلکه تاریخ قیاسی. آقای پرودون کارگر چاپخانه امروز را با کارگر چاپخانه قرون وسطا، کارگر کارخانه عظیم ذوب آهن کروسوت را با نعل بند روستا، نویسنده عصر ما را با نویسنده قرون وسطا مقایسه میکند و کفه ترازو را بنفع کسانی که کمتر یا بیشتر به تقسیم کار وابستگی دارند، سنگین تر میکند، تقسیم کاری که قرون وسطا را بوجود آورده و بما منتقل ساخته است. او تقسیم کار یک دوران تاریخی را در مقابل دوران تاریخی دیگری قرار میدهد. آیا چیزی که آقای پرودون باید ثابت میکرد، اینست؟ نه. او مکلف است مضار تقسیم کار را بطور عام و تقسیم کار را بعنوان یک مقوله بما نشان بدهد. از این گذشته چرا روی این قسمت از کتاب آقای پرودون اینقدر تکیه کنیم؟ زیرا همانطور که خواهیم دید، خود او بعد از مدت کوتاهی همه این باصطلاح ترقیات را موکداً رد میکند.

آقای پرودون ادامه میدهد:

«اولین تأثیر کار پراکنده اینست که بعد از تباهی روح، مدت کار روزانه را به نسبت عکس مجموع مقدار هوشمندی ای که بکار رفته است، طولانی میسازد. لکن از آنجا که مدت کار روزانه نمیتواند از شانزده تا هجده ساعت تجاوز کند، لذا از لحظه ای که جبران، نتواند بوسیله زمان کار، صورت گیرد، بوسیله قیمت انجام می پذیرد و مزد پائین میآید... آنچه مسلم است و آنچه صرفاً در اینجا باید یادآوری شود، اینست که وجدان عمومی، برای یک کارگر یک استادکار و یک وردست ارزش یکسانی قائل نمیشد. باین ترتیب تنزل قیمت کار روزانه ضروری میشود و باین صورت کارگر - بعد از آنکه روحش بعلت کار خفت بار، تباه شد - بعلت ناچیز بودن دستمزدش، از نظر جسمی نیز دچار مذلت میشود.» (جلد اول صفحه ۹۷-۹۸)

ما از ارزش منطقی این نتیجه گیری های برهانی که کانت آنها را مطالب ماوراء منطقی انحرافی میخواند، میگذریم. محتوی از این قرار است:

تقسیم کار، کارگر را به فونکسیون خفت باری تنزل میدهد. این فونکسیون خفت بار مستلزم تباهی روح است. این تباهی روح، مستلزم تقلیل رشد یابنده دائمی دستمزد است. و برای آنکه ثابت شود که این تقلیل دستمزد مستلزم یک روح تباه است، آقای پرودون برای تسکین وجدان خود ادعا میکند که این وجدان عمومی است که چنین میخواهد. آیا روح آقای پرودون نیز جزئی از وجدان عمومی محسوب میشود؟ از نظر آقای پرودون ماشین ها «آنتی تز منطقی تقسیم کار» میباشند. (جلد اول صفحه ۱۳۵) و بکمک دیالکتیک خود، شروع بآن میکند که ماشین ها را مبدل به کارگاه صنعتی نماید.

آقای پرودون ابتدا کارگاه صنعتی مدرن (کارخانه) را پیش فرض قرار میدهد تا بتواند تقسیم کار را علت بدبختی قلمداد کند و سپس این بدبختی را که معلول تقسیم کار میباشد، پیش فرض رسیدن به کارخانه قرار میدهد تا بتواند آنرا بعنوان نفی دیالکتیک این بدبختی معرفی نماید. او پس از آنکه کارگر را از لحاظ اخلاقی با فونکسیون خفت بار و از لحاظ جسمی با تقلیل دستمزد دست بگیربان کرد و بعد از آنکه او را تابع سرکارگر کارخانه نمود و کارش را بسطح کاربرد یک وردست، تنزل داد، آنوقت از نو این گناه را به کارخانه و ماشین ها نسبت میدهد که کارگر را «از طریق تراشیدن سرکارگری برایش» (جلد اول صفحه ۱۶۴) دچار خفت ساخته و باین وسیله که «او را از سطح یک کارگر صنعتی به سطح یک وردست تنزل داده است.» (جلد اول صفحه ۱۶۴)

چه دیالکتیک عالی ای! و ایکاش بهمین قناعت میکرد. ولی نه، او داستان تازه ای برای تقسیم کار لازم دارد، نه بخاطر آنکه بکمک آن بمنشاء تضاد برسد بلکه برای آنکه کارخانه را بسبب خود از نو بسازد و برای نیل باین منظور، خود را ملزم می بیند تا همه چیزهائی را که درباره تقسیم کار گفته شده است، فراموش کند. کار، بر حسب ابزاری که در اختیار دارد بطرق مختلف سازماندهی و تقسیم میشود.

آسیاب دستی مستلزم تقسیم کار دیگری است تا آسیاب بخار آبی. و چنانچه بخواهیم بطور کلی با تقسیم کار شروع کنیم تا بتوانیم در نتیجه آن یکی از ابزار ویژه تولید یعنی ماشین برسیم، این بمعنی آنست که بخواهیم سیلی بر صورت تاریخ نواخته باشیم.

ماشین ها بیش از گاونری که خیش میکشد، مقوله اقتصادی نیستند. آنها فقط نیروی مولده هستند. کارخانه مدرن که بر اساس استفاده از ماشین استوار میباشد، یک مناسبت تولیدی اجتماعی است، یک مقوله اقتصادی است. حال ببینیم در تصورات درخشان آقای پرودون موضوعات چگونه صورت میگیرند:

«در جامعه، پدیدار شدن متوالی و روزافزون ماشین ها، بمنزله آنتی تر است، فرمول مخالف تقسیم کار است، اعتراض نابغه صنعت نسبت به کار پراکنده و کشنده انسانی است. در واقع ماشین چیست؟ چیزیست که اجزاء مختلف کار را که در اثر تقسیم کار از هم مجزا شده اند با یکدیگر مربوط میسازد. هر ماشین میتواند بعنوان مجموعه ای از عملیات گوناگون تلقی گردد... پس بوسیله ماشین است که کارگر احیاء میشود. ماشین ها - که در اقتصاد سیاسی با تقسیم کار در تضاد میباشند - نشان دهنده سنتزی هستند که در ذهن انسانی در برابر تجزیه قرار میگیرند... تقسیم کار فقط اجزاء مختلف کار را از هم جدا ساخت، باین ترتیب که بعهدده هر کس واگذار شد تا به رشته تخصصی ای که بیش از همه موافق طبعش میباشد، بپردازد. کارخانه، کارگران را بر اساس رابطه هر یک از اجزاء نسبت به کل، گروه بندی کرد... و اصل اوتوریته را در کار متداول ساخت... البته این تمام قضیه نیست. ماشینها و کارخانه پس از آنکه با تراشیدن سرکارگری برای کارگر، او را بوضع خفت باری کشاندند، باتنزل دادن او از سطح یک صنعت گر به یک وردست، تحقیر او را تکمیل میکنند. دوره ای که ما در این لحظه میگذرانیم یعنی دوره ماشین ها بوسیله یک خصلت ویژه - یعنی کار اجرتی - مشخص میشود. کار اجرتی نتیجه غائی تقسیم کار و مبادله است.»

(جلد اول، صفحه ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۱ و ۱۶۴)

یک یادآوری ساده به آقای پرودون: تفکیک اجزاء مختلف کار که بهرکس این امکان را میدهد تا برشته تخصصی ای که بیشتر مورد علاقه اوست، بپردازد یعنی چیزیکه بتصور آقای پرودون از ازل شروع شده است، تازه در دوران صنعت مدرن و تحت سلطه رقابت، بوجود آمده است.

آقای پرودون سپس به علم انساب جالبی (جلد اول صفحه ۱۶۱) متوسل میشود تا ثابت کند که چگونه کارخانه در اثر تقسیم کار و کار اجرتی در اثر کارخانه بوجود آمده است.

۱- او فرض را بر این قرار داده است که انسانی «متوجه شده است» که «اگر تولید را به اجزای مختلف آن تجزیه نماید و هر یک از آنها را بوسیله یک کارگر مخصوص بانجام برساند» (جلد اول صفحه ۱۶۱) نیروهای مولده افزایش می یابند.

۲- این انسان فرضی «سرنخ این ایده بدستش میآید» و بخود میگوید که اگر گروه ثابتی از کارگران را تشکیل بدهد و برای یک هدف مخصوص که مورد نظر اوست، به همکاری مشترک وا دارد، آنوقت میتواند به تولید مداوم تری نایل آید و غیره...

(جلد اول صفحه ۱۶۱)

۳- این انسان، بانسانهای دیگر پیشنهاد میکند که آنها ایده او و سرنخ ایده اش را درک کنند.

۴- این انسان، «در آغاز صنعت با همکارانش که بعداً کارگران او میشوند، بر اساس مساوات رفتار میکنند».

(جلد اول صفحه ۱۶۳)

۵- در عمل معلوم میشود که این «مساوات اولیه بعلت موقعیت مناسب استادکار و وابسته بودن کارگر اجرتی بزودی از میان میرود.» (جلد اول صفحه ۱۶۳)

در اینجا ما بار دیگر با نمونه ای از متد تاریخی و توصیفی آقای پرودون سر و کار داریم.

حال بگذارید از نظر تاریخی و اقتصادی بررسی کنیم که آیا کارخانه یا ماشین واقعاً اصل اوتوریته را در نتیجه تقسیم کار در جامعه مرسوم ساخته است؟ آیا علیرغم آنکه از یک طرف کارگر را تابع اوتوریته نموده، از طرف دیگر از کارگر اعاده حیثیت کرده است؟ آیا ماشین، ترکیب مجددی از کار تقسیم شده است، سنتز کار است که مخالف تجزیه آن میباشد؟

جامعه بعنوان یک کل، با وضع درونی کارخانه این وجه مشترک را دارد که در آن، تقسیم کار وجود دارد. اگر تقسیم کار در یک کارخانه مدرن را، بعنوان یک نمونه در نظر بگیریم و آنرا در مورد تمام جامعه بکار ببریم، در اینصورت بدون شک تولید ثروت جامعه ای به بهترین وجه سازماندهی میشود که فقط کارفرمای واحدی بعنوان رهبر داشته باشد که این رهبر بر اساس یک نظم از قبل مقرر شده، فونکسیونها را میان اعضای مختلف یک گروه مجتمع تقسیم میکند. ولی بهیچ وجه اینطور نیست. در حالیکه در داخل کارخانه مدرن، تقسیم کار بوسیله اوتوریته کارفرما در تمام جزئیاتش تنظیم شده است، جامعه مدرن نظم دیگری و اوتوریته دیگری جز رقابت آزاد برای تقسیم کار نمی شناسد.

تحت رژیم پدرسالاری، تحت نظام رسته ها، تحت سیستم فئودالی و صنفی بر اساس قواعد مشخص، در تمام جامعه تقسیم کار وجود داشت. آیا این قواعد بوسیله یک قانون گذار مقرر شده بودند؟ نه. اینها که بدواً در اثر شرایط مادی تولید بوجود آمده بودند، تازه بعدها بصورت قانون در آمدند. بدینگونه این اشکال مختلف تقسیم کار، پایه های متعددی برای تشکیلات اجتماعی شدند. در رابطه با تقسیم کار در کارگاه صنعتی، باید گفت که تکامل آن در تمام این اشکال اجتماعی، بسیار ناچیز بود.

میتوان بعنوان یک قاعده کلی گفت که: هر قدر در جامعه، تقسیم کار، کمتر تحت سلطه اوتوریته باشد، بهمان اندازه تقسیم کار در درون کارگاه صنعتی تکامل بیشتری

می یابد و بهمان اندازه بیشتر تابع اوتوریته یک فرد واحد می‌گردد. باین ترتیب در رابطه با تقسیم کار، اوتوریته در کارخانه و در اجتماع با هم نسبت معکوس دارند. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که این چه نوع کارگاه صنعتی است که در آن اشتغالات از هم بسیار مجزا میباشند و وظیفه هر کارگر به یک عمل بسیار ساده تنزل داده شده است و اوتوریته، سرمایه و کارگران را گروه بندی و هدایت می کند؟ این کارگاه صنعتی، این کارخانه چگونه بوجود آمده است؟ برای آنکه باین سؤال پاسخ داده شود، باید بررسی کنیم که صنعت مانوفاکتوری واقعی چگونه تکامل یافت. من در اینجا از صنعتی صحبت می کنم که هنوز صنعت مدرن بزرگ با ماشین های مربوطه اش نشده ولی دیگر صنعت قرون وسطا و صنعت خانگی هم نیست. ما نمی خواهیم خیلی زیاد وارد جزئیات بشویم و می‌خواهیم فقط بذکر چند نکته اصلی پردازیم تا نشان بدهیم که نمیتوان بوسیله فرمولها، تاریخ ساخت.

یکی از شرایط لازم برای بوجود آوردن صنعت مانوفاکتوری، انباشت سرمایه هائی بود که در اثر کشف آمریکا و ورود فلزات گران قیمت تسهیل شده بود.

باندازه کافی نشان داده شده است که افزایش وسایل مبادله از یکسو موجب کم شدن مزدها و بهره های مالکانه شد و از سوی دیگر، موجب افزایش سود صنعتی گردید. بکلام دیگر: هر قدر طبقه مالکین و طبقه کارگر یعنی اربابان فئودال و مردم نزول کردند، بهمان اندازه کار طبقه سرمایه داران یعنی بورژوازی بالا گرفت.

عوامل دیگری هم وجود داشته که بطور همزمان موجب تکامل صنایع مانوفاکتوری شدند از جمله: بمجرد آنکه ارتباط با هند شرقی از طریق دماغه امید برقرار شد، کالاهائی که به بازار عرضه میشدند، افزایش یافتند. از اینها گذشته میتوان سیستم مستعمراتی و توسعه تجارت دریائی را نام برد.

نکته دیگری که در رابطه با صنایع مانوفاکتوری باندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته است، بیکار شدن عده بیشماری خدمه اربابان فئودال است که بستگان تحت تکفل شان قبل از راه یافتن به کارخانه، دربدر شده بودند. علاوه بر این، در نتیجه تبدیل زمین های مزروعی به چمن زارها و در اثر پیشرفت در امور کشاورزی، تعداد کمتری کارگر برای امور زراعتی مورد احتیاج بود و اینها که کارشانرا از دست داده بودند، در طول قرنها به شهرها هجوم آوردند و این روستانشینان، تکیه گاه نیرومندی برای کارخانه ها بوجود آوردند.

توسعه بازار، انباشت سرمایه ها، تغییراتی که در موقعیت اجتماعی طبقات بوجود آمد و وجود عده ای که میدیدند منابع درآمدشان بغارت میرود، همه اینها از جمله پیش شرط های تاریخی بوجود آمدن مانوفاکتور بودند. بر خلاف گفته آقای پرودون، توافق های دوستانه و چیزهائی شبیه بآن نبودند که انسانها را در کارگاههای صنعتی و کارخانه ها گرد هم آورد. مانوفاکتور، حتی در دامن اصناف قدیمی رشد نکرد. این تاجر بود که موجب اصلی کارگاه صنعتی مدرن شد و نه استادکار های قدیمی

اصناف. و تقریباً در همه جا مبارزه شدیدی میان مانوفاکتور و کاردستی در جریان بود.

انباشت، تمرکز ابزار کار و کارگران پیش در آمد توسعه تقسیم کار در درون کارخانه شدند. مانوفاکتور بیشتر بعلت تجمع تعداد زیادی از کارگران و صنعت گران در یک محل واحد یعنی در کارگاهی که تحت فرمان یک سرمایه بود، بوجود آمد تا تجزیه کارها و خو گرفتن یک کارگر متخصص بیک وظیفه بسیار ساده.

سودمندی یک کارگاه، خیلی کمتر مربوط به تقسیم کار بمعنی واقعی آن بود تا در رابطه با اوضاع و احوالی که در آن کار بیشتری انجام میگرفت و از مخارج بیهوده فراوانی جلوگیری میشد و غیره. اواخر قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷، مانوفاکتور هلند هنوز با تقسیم کار چندان آشنا نبود.

توسعه تقسیم کار، مقدمه گردهم آئی کارگران در یک کارخانه شد. نه در قرن ۱۶ و نه در قرن ۱۷ نمیتوان حتی یک نمونه نیز پیدا کرد که در آن شاخه های مختلف یک رشته بخصوص از صنایع دستی تا آن حد از هم مجزا بوده باشند که کافی بوده باشد آنها را در یک محل گرد هم آورد و بدینوسیله کارگاه حاضر و آماده ای را بوجود آورد. البته وقتی انسانها و ابزار کار، گرد هم آمدند، تقسیم کار - همانطور که در دوران اصناف وجود داشت - از نو بوجود آمد و ضرورتاً در درون کارگاه انعکاس یافت.

از نظر آقای پرودون که همه چیز را وارونه می بیند - البته اگر اصولاً آنها را ببیند - تقسیم کار بمفهوم آدام اسمیت، قبل از کارگاه که در واقع شرط موجودیت آن میباشد، بوجود آمده است.

ماشین، بمعنی واقعی مربوط به اواخر قرن ۱۸ میشود. چیزی مسخره تر از این نیست که ماشین ها را آنتی تز تقسیم کار و سنتز آن را، برقراری وحدت کارهای مجزا شده بدانیم.

ماشین، ترکیب ابزار کار است و بهیچ وجه وسیله ارتباط کارها برای خود کارگر نیست.

«اگر در اثر تقسیم کار، هر فعالیت خاص با استفاده از ابزار ساده ای محدود شود، در این صورت ترکیب همه این ابزارها که بوسیله یک موتور واحد بحرکت در میآیند، ماشینی را تشکیل میدهند».

(«بررسی اقتصاد ماشین ها و غیره»، بابیج، پاریس ۱۸۳۳، صفحه ۲۳۰)

ابزار ساده، انباشت ابزارها، ابزار مرکب، بحرکت در آوردن یک ابزار مرکب بوسیله یک موتور دستی واحد یعنی انسان، بحرکت در آوردن این ابزارها بوسیله نیروهای طبیعی یعنی ماشین ها، دستگاههای ماشینی ای که فقط یک موتور دارند، دستگاههای ماشینی ای که یک موتور خودکار دارند. اینست تکامل ماشین.

تمرکز ابزار تولید و تقسیم کار، بهمان اندازه از یکدیگر جدائی ناپذیر میباشد که

تمرکز اوتوریتته های اجتماعی و تقسیم منافع خصوصی از لحاظ سیاسی از یکدیگر جدائی ناپذیر میباشند. در انگلستان، در اثر تمرکز ملک و زمین - یعنی این ابزار کار کشاورزی - تقسیم کار در کشاورزی و بکاربردن ماشین در امور زراعتی بطور همزمان صورت میگیرد. اما در فرانسه که در آن تقسیم ابزار کار، یعنی سیستم کشاورزی اقطاعی وجود دارد، بطور کلی نه تقسیم کار در کشاورزی و نه استعمال ماشین ها در امور زراعتی صورت گرفته است.

از نظر آقای پرودون، تمرکز ابزار کار بمعنی نفی تقسیم کار است. ولی در حقیقت ما مکرراً عکس آن را می یابیم. بهمان اندازه که تمرکز ابزار کار توسعه می یابد، تقسیم کار نیز توسعه می پذیرد و برعکس. و باین علت هرگونه اختراع بزرگ تکنیکی، تقسیم کار بیشتری را بهمراه میآورد و هرگونه توسعه تقسیم کار بنوبه خود موجب اختراع ماشین های جدیدی میشود.

احتیاج بیادآوری این نکته نیست که در انگلستان پیشرفتهای بزرگ تقسیم کار، بعد از اختراع ماشین ها آغاز شد. بافندگان و ریسندگان - همانطور که هنوز هم در ممالک عقب افتاده با آن مواجه میشویم - اکثراً دهقانان بودند. اختراع ماشین ها، تفکیک صنایع مانوفاکتوری از صنایع کشاورزی را تکمیل کرد. بافنده و ریسنده که در گذشته هر دو در یک خانواده بسر میبردند، بوسیله ماشین از هم جدا شدند. بر اثر وجود ماشین است که ریسنده میتواند ساکن انگلستان باشد درحالیکه همزمان با آن بافنده در هند شرقی زندگی میکند. قبل از اختراع ماشین ها، صنعت هر کشور عمدتاً شامل مواد خامی بود که از همان سرزمین بدست میآمد، از جمله: در انگلستان پشم، در آلمان کتان، در فرانسه ابریشم و کتان و در هند شرقی ولوانته* پنبه و قس علیهذا. بر اثر استعمال ماشین ها و استفاده از بخار آب، تقسیم کار بابعادی رسیده است که صنعت بزرگ - جدا از زمینه ملی - منحصرأً به بازرگانی جهانی، به مبادله بین المللی و به تقسیم کار بین المللی وابسته میباشد. مختصر آنکه: تاثیر ماشین بر روی تقسیم کار بقدری زیاد است که چنانچه ضمن ساختن شیئی، وسیله ای پیدا شود که بتوان اجزاء آنرا بطور مکانیکی بوجود آورد، ساختن آن بزودی میان دو کارگاه مستقل تقسیم خواهد شد.

آیا نیازی برای آن وجود دارد که از هدف دوراندیشانه و انساندوستانه ایکه آقای

پرودون در رابطه با اختراع و استعمال ماشین کشف کرده است، سخن بگوئیم؟
زمانیکه در انگلستان، بازار تا آن حد توسعه یافت که کاردستی دیگر کفاف آنرا نمیداد، نیاز به ماشین احساس شد و آنوقت ب فکر افتادند که علم مکانیک را که از قرن ۱۸ بخوبی توسعه یافته بود، مورد استفاده قرار دهند.

پیدایش اولین کارخانه ای که مجهز به موتور بود، بوسیله اقداماتی مشخص میشود که همه چیز بود جز انسان دوستی. خردسالان به ضرب شلاق بکار کشیده شدند و مورد استفاده سوداگرانی قرار گرفتند که با یتیم خانه ها زد و بند داشتند. کلیه

قوانین مربوط به دوره تعلیم کارگران لغو شدند، زیرا طبق عبارت پردازیه‌های آقای پرودون، دیگر به کارگرانی که سنتز شده بودند، احتیاجی نبود و بالاخره از ۱۸۲۵ تقریباً تمام اختراعت جدید، معلول درگیریهای میان کارگر و کارفرمائی بود که میخواست بهر قیمتی به معلومات تخصصی کارگر کم بها بدهد. بعد از هر اعتصاب جدید نسبتاً مهم، ماشین تازه ای بوجود آمد. کارگر، بقدری کم استعمال ماشین را نوعی اعاده حیثیت و یا بقول آقای پرودون نوعی احیاء تلقی میکرد که در قرن ۱۸ مدت مدیدی در مقابل سلطه اوج گیرنده ماشین های خودکار، مقاومت کرد.

«ویات، ماسوله مصنوعی (ماشین غلط سه ردیفه) را مدتها قبل از آرکرایت کشف کرده بود. مشکل عمده، مربوط به یک اختراع مکانیکی مستقل نبود... مشکل قبل از هر چیز عبارت از انضباطی بود که ضرورت داشت تا بر اساس آن، انسانها از عادات بی بند و بارشان در موقع کار دست بردارند و خود را با نظم تغییر ناپذیر حرکت یک ماشین بزرگ مستقل وفق بدهند. ولی کشف و اجرای موفقیت آمیز آئین نامه انضباطی ایکه منطبق با نیازها و سرعت سیستم اتوماتیک باشد کار حضرت فیل است. این اثر گرانبهای آرکرایت است.»

بررویهم، مرسوم شدن ماشین ها، تقسیم کار را در درون جامعه توسعه داد، عمل کارگر را در درون کارخانه ساده تر کرد، سرمایه را متمرکز ساخت و انسانها را بیشتر از یکدیگر جدا ساخت.

آقای پرودون اگر میخواهد اقتصاددان باشد و برای یک لحظه «تکامل را بر حسب تسلسل اندیشه ها و بر اساس رده بندی عقل» کنار بگذارد، باید از آدام اسمیت - در عصریکه کارخانه های اتوماتیک تازه در حال پا گرفتن بودند - تعلیم بگیرد. در واقع میان تقسیم کار - آنطور که در زمان آدام اسمیت وجود داشت - با آنچه ما در کارخانه اتوماتیک می بینیم چه تفاوتی وجود دارد! برای درک بهتر این مطلب کافی است، چند قسمت از «فلسفه مانوفاکتور» دکترپور را نقل کنیم:

«وقتی آدام اسمیت اثر فناپذیر خود را درباره مبانی اقتصاد سیاسی نوشت، هنوز کسی با سیستم صنعت اتوماتیک چندان آشنا نبود. از نظر او تقسیم کار، بحق، اصل بزرگ تعالی مانوفاکتور تلقی میشد. او سوزن ریسندگی را بعنوان نمونه ذکر میکند و نشان میدهد که چگونه هر کارگر یدی میتواند با اشتغال بیک کار خاص، ماهر شود و کارش را سریعتر و ارزانتر انجام دهد. او متوجه شد که در هر یک از رشته های مانوفاکتور قسمتهائی وجود دارند که بر حسب این اصل، بسادگی انجام میگیرند از قبیل بریدن میله های برنجی به قطعات مساوی و رشته های دیگری وجود دارند که نسبتاً دشوار میباشد از قبیل ساختن و پرداختن سرسوزنهای ریسندگی. او در مجموع باین نتیجه گیری رسید که هر یک از این دستگاهها را میتوان با کارگری که مزدش متناسب با مهارتش باشد، وفق داد. این انطباق، جوهر تقسیم کار است. لکن آنچه در عصر دکتر اسمیت میتوانست بعنوان یک نمونه متناسب، مورد استفاده قرار گیرد،

امروز میتواند در رابطه با اصل واقعی صنایع کارخانه ای، فقط اذعان عمومی را مشوب سازد. در واقع تقسیم کار و یا بهتر بگوئیم انطباق کارها و لیاقت های افراد مختلف، با برنامه کار کارخانه های اتوماتیک جور در نمیآید: برعکس، در هر کجا که پروسه ای، احتیاج به مهارت زیاد و دست باتجربه ای داشته باشد، آنرا از اختیار کارگر ماهری - که اکثراً به انواع بی نظمی ها گرایش دارد - بیرون میآورند، تا آنرا به مکانیزم خاصی که فعالیت اتوماتیکش بقدری خوب تنظیم شده است که یک کودک هم میتواند بر آن نظارت کند، واگذار نمایند. بنابراین اصل سیستم کارخانه ای عبارت از اینست که علم مکانیک را جانشین مهارت دست ساخته و تقسیم کار میان صنعت گران را بوسیله تجزیه یک پروسه باجزای تشکیل دهنده اش، جانشین سازد. در سیستم کاردستی، کار انسانی قاعداً گرانترین عامل یک محصول بود، اما در سیستم اتوماتیکی مشاهده میکنیم که کارگران ماهر تدریجاً بوسیله یک مأمور نظارت بر ماشین، کنار گذاشته میشوند. ضعف طبیعت انسانی بقدری زیاد است که هر قدر کارگر ماهرتر باشد، بهمان اندازه پرتوقع تر میشود و کنار آمدن با او مشکل تر است. و در نتیجه طبع متلون او برای سیستم مکانیکی کمتر مناسب بوده و میتواند زیانهای عظیمی بدستگاه آن وارد آورد. بنابراین وظیفه اصلی کارخانه داران امروزی عبارت از این است که بوسیله ربط دادن علم و سرمایه، فعالیت کارگران خود را بآن محدود سازند که هشیاری و تردستی خود را بکار ببرند و اینها خصایصی هستند که کارگران در ایام نوجوانیشان بخوبی فرا خواهند گرفت، البته چنانچه آنها را منحصراً بکار مشخصی بگمارند.

بموجب سیستم درجه بندی کار، قبل از آنکه چشمها و دستها باندازه کافی مهارت حاصل کنند آموزش چند ساله ای لازمست تا برخی کارهای مشکل مکانیکی انجام گیرند ولی طبق سیستمی که یک پروسه را تجزیه میکند - یعنی سیستمی که آنرا به یکایک اجزای مهمش تقسیم مینماید و تمام قسمتهای آنرا بوسیله ماشین مستقل انجام میدهد - میتوان این اجزای اولیه را بعد از دوره آزمایشی کوتاهی، بفردی که دارای استعداد معمولی میباشد، محول ساخت. حتی میتوان در موارد مبرم این فرد را بدلخواه مدیر مؤسسه، سر ماشین دیگری بکار گماشت. اینگونه تغییرات با شیوه متداول قدیمی که کار را تقسیم میکرد، در تضاد آشکار است، شیوه ای که یک کارگر را مأمور ساختن ته سوزن میکرد و دیگری را به تیز کردن سر سوزن ریسندگی می گماشت یعنی اشتغالی که یکنواختی خسته کننده آن اعصاب کارگر را ناراحت میکرد... ولی طبق اصل همگون سازی یا سیستم اتوماتیک، استعداد کارگر فقط بوسیله یک تمرین مطبوع تربیت میشود و غیره... از آنجا که فعالیت او عبارت از اینست که بر کاری - که بوسیله یک مکانیزم، کاملاً تنظیم شده است - نظارت نماید، لذا میتواند آنرا در کوتاهترین مدت فرا گیرد، باین ترتیب که او نیروی خود را از یک ماشین به ماشین دیگر منتقل میسازد، فعالیتش عوض میشود و ایده هایش

تکامل مییابند، یعنی اینکه او در مورد ترکیب کلی ای که نتیجه کار او و رفقای او می باشد تعمق می نماید. پس این فعالیت تکمیل شده، این محدود ساختن ایده ها، این اوضاع و احوال مختل سازنده تکامل جسمی - که چندان هم بدون دلیل به تقسیم کار نسبت داده نمیشود - نمیتواند، تحت کیفیات عادی در یک سیستم تقسیم مساوی کارها پیش بیاید... در واقع هدف دائمی و گرایش به هر نوع بهبود در تکنیک در جهت آنست که کار انسانرا تا حدود امکان غیر لازم سازد و یا از ارزش آن بکاهد، باین ترتیب که کار زنان و کودکان را جانشین کار کارگران بالغ نماید و یا آنکه کار کارگر عادی را جانشین صنعت گر ماهر سازد... تمایل به اینکه کودکانی که چشمان کنجکاو و انگشتان سریعی دارند، بجای کارگران با تجربه گماشته شوند، نشان میدهد که دگماتیسم دبستانی مربوط به تقسیم کار بر اساس درجات مختلف مهارت، از طرف کارخانه داران آگاه ما، بالاخره کنار گذاشته شده است.

(آندره یور «فلسفه مانوفاکتور یا اقتصاد صنعتی» جلد اول فصل یکم)

وجه مشخصه تقسیم کار در جامعه مدرن، این واقعیت است که رشته های تخصصی، افراد متخصص و توأم با آن بلاهت تخصصی را بوجود میآورد. لموتنی میگوید:

«وقتی می بینیم که در میان پیشینیان، یک فرد در آن واحد بعنوان فیلسوف، شاعر، ناطق، تاریخ نویس، کشیش، سیاستمدار و فرمانده نظامی، تا آن درجه کفایت از خود نشان میداد، دچار شگفتی میشویم و روانهایمان از ملاحظه یک چنین میدان وسیعی دستخوش هیجان میگردد. امروزه هر کس حصار برای خود تعیین کرده و خود را در درون آن محصور میسازد. نمیدانم آیا در اثر این تجزیه، میدان وسیع تر میشود. لکن بخوبی میدانم که انسان حقیرتر میگردد.

(مجموعه آثار لموتنی جلد اول صفحه ۲۱۳)

وجه مشخصه تقسیم کار در کارخانه اتوماتیک اینست که کار، هر گونه خصلت ویژه خود را از دست داده است. ولی از لحظه ای که هر گونه تکامل ویژه ای متوقف شود، نیاز به جهانی شدن و گرایش به تکامل همه جانبه فرد، قابل لمس میگردد. کارخانه اتوماتیک، متخصصین و بلاهت تخصصی را کنار میزند.

آقای پرودون که حتی این جنبه انقلابی کارخانه اتوماتیک را درک نکرده است، یکقدم بعقب برمیدارد و به کارگر پیشنهاد میکند که نه فقط دوازدهمین قسمت یک سوزن بلکه بتدریج همه دوازده قسمت آنرا بسازد. بدینگونه کارگر به دانش و آگاهی نسبت بسوزن نایل میآید. مختصر کلام آنکه کار سنتزی، آقای پرودون همین است. هیچ کس منکر این نیست که یک حرکت بجلو و یک حرکت بعقب نیز یک حرکت سنتزی است.

بر رویهم آقای پرودون از ایده آل یک خورده بورژوا پا فراتر نمی گذارد. و برای اینکه این ایده آل را تحقق بخشد، چیزی بهتر از این به عقلش نمیرسد که ما را

بوضع یک وردست و یا حداکثر یک استاد صنعت گر قرون وسطی رجعت دهد. او در یک جای کتابش میگوید: کافی است که تنها یکبار در زندگی خود هنر بزرگی انجام داده و فقط یک بار خود را بعنوان انسان احساس کرده باشیم. آیا این بر حسب شکل و محتوی، همان هنر بزرگی نیست که در قرون وسطا توسط اصناف مطالبه میشد

۳_ رقابت و انحصار

جنبه خوب رقابت:

«در رابطه با کار، رقابت، بهمان اندازه عمده است که تقسیم کار... رقابت برای برقراری مساوات ضروری است.» (جلد اول صفحه ۱۸۶ و ۱۸۸)

جنبه بد رقابت:

«اصل، نفی خویشتن است و مسلم ترین تأثیرش، خانه خرابی کسانیت که در آن شرکت دارند.» (جلد اول صفحه ۱۸۵)

تذکر کلی:

«مضار حاصله از آن، همانند محاسنی که بهمراه خود میآورد... هر دو از نظر منطقی، از این اصل مشتق میشوند.» (جلد اول صفحه ۱۸۵ و ۱۸۶)

مسئله ای که باید حل گردد:

«باید در جستجوی اصل رابطی بود که مشتق از قانونی باشد که بالاتر از خود آزادی قرار دارد.» (جلد اول صفحه ۱۸۵)

اشکال مختلف

«بنابراین در اینجا از بین بردن رقابت - که باندازه از میان بردن آزادی غیر ممکن است - مطرح نمیشد و باید تعادلی - که من مایلم آنرا پلیس بنامم - برای آن پیدا کنیم.» (جلد اول صفحه ۲۲۳)

آقای پرودون، باین ترتیب دفاع از ضرورت ابدی رقابت را در مقابل کسانیکه میخواهند مسابقه را بجای آن قرار دهند، شروع میکند. ۱۸*

«هیچ مسابقه ای بدون منظور نیست و از آنجا که موضوع هر علاقه، ضرورتاً متناسب با خود علاقه است - زن برای عشاق، قدرت برای جاه طلب، طلاع برای فرد پول دوست، لوح افتخار برای شاعر - لذا مسابقه صنعتی هم ضرورتاً بخاطر سود است. مسابقه چیزی نیست جز خود رقابت.» (جلد اول صفحه ۱۸۷)

رقابت، مسابقه ایست که بمنظور سود انجام میگردد. آیا مسابقه صنعتی ضرورتاً مسابقه بخاطر سود، یعنی رقابت است؟ آقای پرودون میخواهد با صرف ادعا آنرا ثابت کند. و دیدیم که از نظر او ادعا کردن بمعنی باثبات رساندن است، همانطور که از نظر او فرض کردن بمعنی منکر شدن است.

اگر موضوع بلاواسطه عشاق، زن است، پس، موضوع بلاواسطه مسابقه صنعتی، تولید است نه سود.

رقابت، مسابقه صنعتی نیست بلکه مسابقه تجاری است. امروزه مسابقه صنعتی، فقط در رابطه با تجارت وجود دارد. حتی در حیات اقتصادی ملت‌های مدرن، دوره هائی وجود دارند که در آنها، تمام مردم دنیا - بدون آنکه چیزی تولید کرده باشند - جنون سود بسرشان میزند. این جنون سوداگرانه که بطور دوره ای تکرار میشود، خصلت واقعی رقابت را افشاء میسازد، رقابتی که برای فرار از ضرورت مسابقه صنعتی تلاش میکند.

اگر به یک صنعت گر قرن چهاردهم میگفتند که امتیازات و تمام تشکیلات فئودالی صنعت، لغو خواهد شد، تا مسابقه صنعتی ایکه رقابت نامیده میشود، بجای آن قرار داده شود، او فوراً جواب میداد که درست همین امتیازات مؤسسات مختلف، اصناف و اتحادیه های پیشه وران هستند که رقابت سازماندهی شده را تشکیل میدهند. و وقتی آقای پرودون ادعا میکند که «مسابقه چیزی جز رقابت نیست» (جلد اول صفحه ۱۸۷) چیزی بیشتر از این بیان نکرده است. «دستور بدهید که از اول ژانویه ۱۸۴۷ کار و مزد هر کس تضمین شود، آنوقت بلافاصله رخوت بزرگی جانشین هیجان شدید صنعتی خواهد شد.» (جلد اول صفحه ۱۸۹)

حال بجای یک پیش شرط، یک تأیید و یک نفی، با یک فرمان سروکار داریم، فرمانی که آقای پرودون تعمداً صادر کرده است تا ضرورت رقابت و ابدی بودن آنرا بعنوان یک مقوله، باثبات برساند و غیره و غیره....

هر آینه تصور کنیم که برای خلاص شدن از شر رقابت، فقط بصورت فرمان احتیاج داریم، هرگز از دست آن رها نخواهیم شد. و چنانچه تا آنجا پیش برویم که پیشنهاد کنیم که توأم با حفظ دستمزدها، رقابت از میان برداشته شود، در اینصورت پیشنهاد کرده ایم که فرمان بی معنائی صادر شود. اما خلقها بفرمان پادشاهان پیشرفت نمی کنند، آنها قبل از اینکه چنین فرمانهائی صادر کنند باید لااقل شرایط حیات صنعتی و سیاسی و نتیجتاً تمام روش زندگیشان را از بیخ و بن تغییر بدهند.

آقای پرودون با بی پروائی گستاخانه خود، جواب میدهد که این پیش شرط «تغییر طبیعت، بدون وجود شرایط ابتدائی تاریخ است.» (جلد اول صفحه ۱۹۱) و بخود حق میدهد که «ما را از بحث محروم سازد» (همان صفحه). معلوم نیست بر حسب کدام فرمان!

آقای پرودون نمیداند که تمام تاریخ، صرفاً تغییر مداوم طبیعت انسانی است. «از واقعیات صحبت کنیم. انقلاب فرانسه، هم بخاطر آزادی صنعتی و هم آزادی سیاسی صورت گرفت و آشکارا بگوئیم اگر چه فرانسه در سال ۱۷۸۹، با همه عواقب پرنسیپی - که تحقق آنرا خواستاری میکرد - آشنا نبود، معهذاً نه در مورد آرمانهایش و نه در مورد انتظاراتش اشتباه نکرده بود. هر کس منکر این موضوع

بشود، از نظر من حق انتقاد را از خود سلب نمیکند. من هرگز باکسیکه باشتباه عمدی بیست و پنج میلیون انسان را بعنوان یک اصل عنوان میکند، بحثی نخواهم داشت. اگر رقابت یک اصل اقتصادی اجتماعی، یک حکم سرنوشت و یک ضرورت روح انسانی نبود، پس چرا بجای ازبین بردن مؤسسات، اتحادیه های پیشه وران و اصناف، هیچ کس باین فکر نیفتاد که آنها را دوباره برقرار سازد».

(جلد اول صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲)

بنابراین، چون فرانسویان قرن ۱۸، بجای اینکه تغییراتی در مؤسسات، اتحادیه های پیشه وران و اصناف بوجود آوردند، آنها را ازبین بردند، پس فرانسویان قرن ۱۹ بجای اینکه رقابت را از میان بردارند، بایستی تغییراتی در آن بدهند. چون در قرن ۱۸، رقابت در نتیجه نیازمندیهای تاریخی، بر فرانسه حکمفرما بود. پس این رقابت نباید در قرن ۱۹ بر اساس نیازمندیهای تاریخی، بر فرانسه حکمفرما باشد. پس این رقابت نباید در قرن ۱۹ بر اساس نیازمندیهای تاریخی دیگری از میان برده شود. آقای پرودون که درک نمیکند که بوجود آمدن رقابت با تکامل واقعی انسانهای قرن ۱۸ مربوط بود، رقابت را، ضرورت روح انسانی در دیار تخیلی کفار میدانند و معلوم نیست باکولبرت بزرگ در قرن ۱۷ چه میکرد؟

بعد از انقلاب، نوبت بوضع موجود میرسد. آقای پرودون بهمین منوال از آن نیز واقعیاتی را ترسیم می کند تا ابدی بودن رقابت را نشان بدهد، باین ترتیب که ثابت می کند همه صنایعی ایکه این مقوله هنوز به اندازه کافی در آنها توسعه نیافته است از قبیل کشاورزی، کیفیت نازلتر و فرتوت تری دارند.

ابزار این نکته که صنایعی وجود دارند که هنوز در سطح رقابت قرار ندارند و صنایع دیگری وجود دارند که پائین تر از سطح تولید بورژوازی هستند، یک یاهه گویی میان تهی است که بهیچ وجه ابدی بودن رقابت را باثبات نمیرساند. تمام منطق آقای پرودون در مطالب زیر خلاصه میشود: رقابت مناسبت اجتماعی ایست که ما امروز در آن نیروهای مولده خود را توسعه میدهیم. در واقع این حقیقت را بطور منطقی نمی پروراند، بلکه اشکالی به آن میدهد آنهم اشکال کاملاً مضحکی، باین ترتیب که میگوید: رقابت مسابقه صنعتی است، شیوه امروزی آزاد بودن است، احساس مسئولیت در کار است، تعیین کردن ارزش است، یکی از شرایط رسیدن به مساوات است، یکی از اصول اقتصاد اجتماعی است، حکم سرنوشت است، ضرورت روح انسانی است، انگیزه عدالت ابدی است، آزادی در تقسیم است، تقسیم آزادی است، یک مقوله اقتصادی است.

«رقابت و همکاری از هم پشتیبانی میکنند و بسیار بعید است که یکدیگر را کنار بگذارند و حتی از هم جدا نمیشوند هر کس از رقابت صحبت کند، هدف مشترک را پیش شرط آن میداند، بنابراین، رقابت، خودخواهی نیست و این تأسف انگیزترین خطای سوسیالیزم است که سرنگونی جامعه را در آن می بیند» (جلد اول صفحه ۲۲۳)

هر کس از رقابت صحبت کند، از هدف مشترک سخن میگوید و این از یک سو ثابت میکند که رقابت همکاری است و از سوی دیگر ثابت میکند که رقابت خودخواهی نیست. و اگر کسی از خودخواهی صحبت کند آیا از هدف مشترک نیز سخن نمیگوید؟

همه خودخواهی ها در جامعه و بوسیله جامعه صورت میگیرد. بنابراین، پیش شرط آن، جامعه - یعنی هدفها مشترک، نیازمندیهای مشترک و وسایل تولید مشترک - و غیره و غیره است. پس آیا صرفاً بر حسب تصادف است که همکاری و رقابتی که سوسیالیست ها از آن صحبت میکنند، حتی از هم جدا نمیشوند؟

سوسیالیست ها خیلی خوب میدانند که جامعه کنونی بر اساس رقابت استوار است، پس چگونه میتوانند رقابت را بسرنگونی جامعه کنونی متهم کنند، جامعه ای که خودشان میخواهند آنرا سرنگون سازند؟ و چگونه سوسیالیست ها میتوانند رقابت را متهم بسرنگونی جامعه آینده نمایند، جامعه ای که بر عکس، سرنگونی رقابت را در آن می بینند؟

آقای پرودون در سطور بعد میگوید که رقابت، مخالف انحصار است و نتیجتاً نمیتواند مخالف همکاری باشد.

فئودالیسم، از ابتدای کارش مخالف سلطنت پادشاهی بود لکن با رقابتی که هنوز بوجود نیامده بود، بهیچ وجه مخالفتی نداشت. آیا نتیجه گیری از آن اینست که رقابت با فئودالیسم مخالف نیست؟

در واقع، جامعه و همکاری عناوینی هستند که میتوان به همه جوامع نسبت داد، چه جامعه فئودالی و چه جامعه بورژوازی که خود یک همکاری متکی بر رقابت است. بنابراین چگونه ممکن است سوسیالیست هائی وجود داشته باشند که معتقد باشند میتوان صرفاً بوسیله یک کلمه همکاری، رقابت را رد کرد؟ و چگونه خود آقای پرودون میتواند در مقابل سوسیالیسم، فقط باین نحو از رقابت دفاع کند که آنرا با یک کلمه همکاری توصیف نماید؟

همه چیزهائی که تاکنون گفتیم از نظر آقای پرودون جنبه های خوب رقابت را تشکیل میدهند. حالا میپردازیم به جنبه زشت آن یعنی جنبه منفی رقابت، به مضار آن، به اثرات مخرب و واژگون سازنده اش و به خصلت های زیان آوری که دارا میباشند.

تصویری که آقای پرودون از آن ترسیم میکند، کاملاً ناروشن است: رقابت، بدبختی میآفریند و جنگ داخلی را دامن میزند، «مناطق طبیعی را تغییر میدهد، ملیت ها را درهم میآمیزد، خانواده ها را متلاشی میسازد، وجدان عمومی را فاسد میکند، مفاهیم انصاف و عدالت و اخلاق را وارونه میسازد» و از همه اینها بدتر آنکه داد و ستد صادقانه و آزاد را مختل میکند و حتی در مقابل آن ارزش قیاسی و قیمت صادقانه و ثابتی را ارائه نمیدهد، تمام جهانیان حتی اقتصاديون را از اشتباه بیرون

میآورد و کار را بآنجا میکشاند که خود را نیز نابود میسازد.

بعد از تمام ناهنجاریهایی که آقای پرودون ذکر میکند، آیا برای اصول و خیالبافی های او و برای مناسبات جامعه بورژوائی عاملی مخرب تر و تباه سازنده تر از رقابت، میتواند وجود داشته باشد؟

باید در نظر داشت که هر قدر رقابت، ایجاد سریع نیروهای مولده جدید یعنی شرایط مادی یک جامعه نوین را بیشتر دامن بزند، برای مناسبات بورژوائی مخرب تر میگردد. لاقلاً از این نقطه نظر، جنبه بد رقابت میتواند خوب باشد.

«نتیجه الزامی بررسی رقابت - در رابطه با منشاء آن بعنوان کیفیت یا مرحله اقتصادی - تقلیل مخارج تولید است.» (جلد اول صفحه ۲۳۵)

از نظر آقای پرودون جریان گردش خون، معلول تئوری هاروی است.

«انحصار، پایان اجتناب ناپذیر رقابت است، رقابت با نفی مداوم خود، انحصار را میآفریند و بوجود آمدن انحصار، سهم خود توجیهی برای آنست... انحصار مخالف طبیعی رقابت است... اما بمحض آنکه رقابت لازم باشد، شامل ایده انحصار میشود زیرا انحصار - همانطور که قبلاً نیز بوده است - جایگاه هر رقابت فردی است.»

(جلد اول صفحه ۲۳۶ و ۲۳۷)

ما هم مثل آقای پرودون خوشحالیم که او لاقلاً یکبار توانسته است فرمول خود را درباره تز و آنتی تز، بخوبی ارائه بدهد. تمام دنیا میدانند که انحصار مدرن بوسیله خود رقابت بوجود آمده است.

در رابطه با محتوا، آقای پرودون به تصاویر شاعرانه ای متوسل میگردد و میگوید رقابت «در هر بخش از کار، موجب نوعی خودمختاری میشود که در آن هر فرد، نیرو و استقلال خود را نشان میدهد. انحصار، محل هرگونه رقابت فردی است.» (جلد اول صفحه ۱۸۶) خودمختاری لاقلاً باندازه جایگاه زیباست!

آقای پرودون فقط از انحصار مدرنی سخن میگوید که بوسیله رقابت آفریده میشود. ولی همه ما میدانیم که رقابت بوسیله انحصار فتودالی بوجود آمد. پس، در اصل، رقابت، مخالف انحصار بود و نه آنکه انحصار، مخالف رقابت. باین ترتیب انحصار مدرن، یک آنتی تز ساده نیست بلکه بر عکس، سنتز واقعی است.

تز: رقابت.

سنتز: انحصار مدرنی که نفی انحصار فتودالی است، تا حدی که دربر گیرنده سیستم رقابت میباشد و نفی رقابت است، تا حدی که انحصار است.

پس انحصار مدرن یعنی انحصار بورژوازی، انحصار مصنوعی است، یعنی نفی نفی است، جمع اضداد است، انحصار است در حالت ناب، طبیعی و منطقی آن. وقتی آقای پرودون انحصار بورژوائی را بعنوان انحصار خام، ابتدائی، پرتناقض و متشنج معرفی میکند، بضد و نقیض گوئی با فلسفه شخصی خود پرداخته است. بنظر میرسد که آقای رسی - که در رابطه با انحصار مکرراً مورد استناد آقای پرودون قرار میگیرد -

خصلت سنتزی انحصار بورژوازی را بهتر درک کرده باشد. او در کتابش «کورس اقتصاد سیاسی» میان انحصار مصنوعی و طبیعی تفاوت قائل میشود و تشریح میکند که انحصارات فتودالی، مصنوعی یعنی تبعدی هستند و انحصارات بورژوائی، طبیعی یعنی تعقلی میباشند.

آقای پرودون دلیل و برهان میآورد که انحصار چیز خویست زیرا که یک مقوله اقتصادی بوده و تجلی «خرد غیر شخصی بشر» است. بهمین منوال انحصار و رقابت چیز خویست، زیرا که آن نیز یک مقوله اقتصادی است. اما چیزی که خوب نیست، نحوه انجام پذیرفتن انحصار و رقابت است و از آن بدتر اینست که رقابت و انحصار یکدیگر را متقابلاً می بلعند. پس چه باید کرد؟ باید در جستجوی سنتز این دو ایده بود و آنها را از آغوش الهی که از زمانهای لایتناهی در آن آرمیده اند، بیرون کشید. در حیات عملی فقط رقابت و انحصار و جدال آنها برخورد نمی کنیم، بلکه همچنین با سنتز آنها که نه یک فرمول بلکه یک حرکت است، مواجه میشویم. انحصار رقابت را بوجود میآورد و رقابت، انحصار را. انحصارداران، رقیب یکدیگر میشوند و رقیبان، انحصاردار میگردند. چنانچه انحصارداران، رقابت بین خود را بوسیله همکاریهای جزئی محدود سازند، رقابت میان کارگران افزایش می یابد و هر قدر توده پرولتاریا در برابر انحصارداران یک ملت رشد یابد بهمان اندازه رقابت میان انحصارداران ملت های مختلف عنان گسیخته تر میشود. خصلت سنتز بدانگونه است که انحصار فقط باین وسیله میتواند بقای خود را حفظ کند که دائماً بمیدان رقابت قدم بگذارد.

آقای پرودون بخاطر آنکه گذار دیالکتیکی به مالیاتها را که در تعقیب انحصار فرا میرسند - انجام دهد، از نابغه جامعه که بدون بیم و هراس راه پر پیچ و خم خود را پیموده است، صحبت میکند و میگوید این نابغه جامعه بعد از آنکه «بدون احساس پشیمانی و تردید با گامهای مصمم بسر منزل انحصار رسید، نگاه اندوهباری به پشت سر خود میافکند و پس از یک غور و تأمل عمیق، تمام اشیاء تولید شده را مشمول مالیات میسازد و تشکیلات اداری کاملی بوجود میآورد تا همه مشاغل در اختیار پرولتاریا قرار گیرد و مخارج آنها بوسیله انحصارداران پرداخت شود.»

(جلد اول صفحه ۲۸۴ و ۲۸۵)

در باره این نابغه که بدون صرف صبحانه در راهی پر پیچ و خم بگردش پرداخته است، چه میتوان گفت؟ و درباره این گردش که منظور دیگری جز این ندارد که بورژوازی را بوسیله مالیاتها نابود کند، چه بگوئیم؟ حال آنکه منظور از مالیاتها اینست که برای بورژوازی وسایلی بیافریند تا بعنوان طبقه حاکمه بر سر کار بماند.

برای آنکه بطور ضمنی نشان بدهیم که آقای پرودون چگونه با جزئیات اقتصادی بازی میکند، کافیسست اشاره کنیم که از نظر او مالیات مصرف بخاطر مساوات و مساعدت به پرولتاریا وضع شده است.

مالیات مصرف، تازه از زمان پیروزی بورژوازی به توسعه کامل خود رسیده است. مالیات مصرف، در دست سرمایه صنعتی - یعنی ثروت معتدل و صرفه جوئی که بوسیله استثمار مستقیم کار، ادامه حیات داده تجدید تولید نموده و افزایش یافته بود - وسیله ای برای آن شد که ثروت را از چنگ اشراف عیاش و ولخرجی که کاری جز مصرف نداشتند، بیرون بیاورد.

جمیز استوارت، این منظور اصلی از مالیات مصرف را در کتاب خود «تحقیق درباره اصول اقتصادی سیاسی» - که دهسال قبل از آدم اسمیت منتشر شده است - بوضوح تشریح کرده و میگوید:

«بنظر میرسد که در رژیم سلطنتی مطلق، گویا شاهزادگان نسبت به افزایش ثروت، حسادت میورزند و به این جهت برای آنهاییکه ثروتمند میشوند، مالیاتهای وضع میکنند یعنی مالیات بر محصولات. در حکومت مشروطه مالیاتها عمدتاً مشمول کسانی میگردد که فقیر میشوند، یعنی مالیات بر مصرف. باین ترتیب پادشاهان مالیاتهای بر صنایع می بندد... مثل مالیات سرانه، مالیات به ثروت که متناسب با ثروت مفروض اتباعشان میباشد و هر کس به نسبت عوایدی که تخمیناً بدست میآورد، مالیات می پردازد. در ممالک مشروطه، مالیاتها معمولاً بر مصرف تعلق میگیرند.» (جلد دوم صفحه ۱۹۰ - ۱۹۱)

هر کس به نسبت مخارجش مشمول مالیات میشود. در رابطه با سلسله مراتب منطقی مالیاتها، بیلان بازرگانی، اعتبار تجاری - البته به مفهوم آقای پرودون - فقط میخواهیم تذکر بدهیم که بورژوازی انگلستان وقتی در دوره ویلهلم فون اورانین، به اعتبار سیاسی نایل آمد، به مجرد آنکه در موقعیتی قرار گرفت که توانست شرایط موجودیت خود را آزادانه تکامل بخشد، فوراً یک سیستم مالیاتی جدید، قرضه ملی و سیستم گمرکات استحقاقی را بوجود آورد.

این تذکر کافی خواهد بود تا به خواننده، ایده صحیحی از توضیحات ژرف اندیشانه آقای پرودون درباره پلیس یا مالیات، بیلان بازرگانی، اعتبار تجاری، کمونیزم و مردم بدهد. ما میخواهیم ببینیم که این فصل ولو بطور خیلی ملایم، حقیقتاً چه نقدی را مورد بحث قرار داده است.

۴- مالکیت ارضی و بهره مالکانه

مالکیت، در هر دوران تاریخی بنوعی دیگر و تحت مناسبات اجتماعی کاملاً مختلفی تکامل یافته است.

باین جهت تعریف مالکیت بورژوائی چیزی جز تشریح کلیه مناسبات اجتماعی تولید بورژوائی نیست.

تعریف مالکیت بعنوان مناسبات مستقل، مقوله خاص و ایده انتزاعی و ابدی،

نمی‌تواند جز یک خیالبافی متافیزیکی و یک اصطلاح قضائی باشد. آقای پرودون که ظاهراً از مالکیت بمعنی عام آن صحبت می‌کند، فقط مالکیت ارضی یعنی بهره مالکانه را مورد بررسی قرار میدهد.

«منشاء مالکیت ارضی، باصطلاح غیر اقتصادی است یعنی بر مبانی روانشناسی و اخلاقی استوار است که با تولید ثروت رابطه صرفاً بسیار دوری دارند.»

(جلد دوم صفحه ۲۶۹)

باین ترتیب، آقای پرودون ناتوانی خود را در مورد درک منشاء اقتصادی مالکیت ارضی و بهره مالکانه اعلام میدارد و اعتراف میکند که این عجز، او را مجبور کرده است که به مبانی روانشناسی و اخلاقی متوسل گردد. و گرچه این مبانی عملاً فقط رابطه بسیار دوری با تولید ثروت دارند ولی رابطه بسیار نزدیکی با تنگی میدان دید تاریخی او دارند. آقای پرودون ادعا میکند که منشاء مالکیت ارضی، محتوی عرفانی و را اسرار آمیزی دارد. اگر باصطلاح آقای پرودون، منشاء مالکیت ارضی را اسرار آمیز تلقی کنیم و بنابراین مناسبات میان تولید و توزیع وسایل تولید را به صورت رازی درآوریم، آیا این بمعنی نفی هرگونه ادعائی در مورد علم اقتصاد نمیباشد؟ آقای پرودون فقط باین یادآوری قناعت میکند که:

«در هفتمین دوران تکامل اقتصادی یعنی در دوران اعتبارات تجاری - که افسانه موجب محو حقیقت شده بود و فعالیت بشری، بسر گردانی در خلاء تهدید میشد - لازم بود که انسان محکمتر به طبیعت زنجیر شود: بهر تقدیر، بهره مالکانه بهائی بود برای این قرارداد جدید.»

(جلد دوم صفحه ۳۶۵)

مردی که چهل تا ۱۹* داشت از قبل، وجود پرودون را پیش بینی کرده و گفته بود:

«با اجازه شما ای آقای خالق متعادل: هر کس آقای دنیای خود میباشد ولی شما هرگز نمیتوانید مرا متقاعد سازید که دنیائی که ما در آن زندگی می‌کنیم، از شیشه ساخته شده است.»

در دنیای شما که اعتبار تجاری وسیله ای برای سرگردان شدن در فضا است، خیلی امکان دارد که مالکیت ارضی لازم باشد تا انسانرا به طبیعت زنجیر کند. در دنیای تولید واقعی که در آن مالکیت ارضی همواره قبل از اعتبار وجود دارد، وحشت آقای پرودون از خلاء نمیتواند پیش بیاید.

هر آینه بوجود بهره مالکان - بدون در نظر گرفتن منشاء آن اذعان شود، آنوقت مذاکرات آنتاگونیستی ای درباره آن میان اجاره دار و مالک زمین صورت میگیرد. نتیجه این مذاکرات چیست؟ بکلام دیگر: مبلغ متوسط بهره مالکانه، کدام است؟ بینیم آقای پرودون چه میگوید:

«تئوری ریکاردو باین سؤال پاسخ میدهد. بهنگام شروع جامعه، وقتی که انسان موجود نخواستگی ای بر روی کره زمین بود و چیزی بجز جنگل های عظیم در برابرش

وجود نداشت، وقتی که زمین هنوز غیر مسکونی و صنعت تازه در نطفه بود - بهره مالکانه میبایستی مساوی صفر بوده باشد. زمین که هنوز روی آن کاری انجام نگرفته بود، یک شئی مصرفی بود، هنوز یک ارزش مبادله محسوب نمیشد. کار، بزمین ارزش داد و بدینگونه بهره مالکانه بوجود آمد هر قدر یک قطعه زمین در اثر کار مساوی، محصولات بیشتری میداد، به همان اندازه ارزش بیشتری برای آن قائل میشدند. بنابراین مالک همواره سعی میکرد که تمام محصولات زمین - منهای دستمزد اجاره دار، یعنی منهای مخارج تولید - را به تصاحب خود در آورد پس مالکیت بدنبال کار، فرا میرسد تا تمام محصولی را که افزون بر مخارج واقعی تولید است، به چنگ آورد. از آنجا که مالک، وظیفه عرفانی را انجام میدهد و نمایندگی جامعه محلی را در مقابل دهقانان مستأجر بعهده دارد، لذا به موجب مقدرات دورانديشانه، اجاره دار فقط حکم کارگر مسئولی را دارد که باید در باره همه چیزهایی که اضافه بر مزد مشروع خود دریافت میکند، به جامعه حساب پس بدهد... بنابراین بهره مالکانه باقتضای ذات خود و بنابر مقدرات، ابزاری برای عدالت توزیعی است، یکی از هزار وسیله ایست که نابغه اقتصادی بکار میبرد تا به مساوات نایل آید. این ارزیابی عظیم که به علت تضاد میان اجاره دار و مالک صورت گرفته است، به منظور منافع عالیتری مانع هر گونه تصادم احتمالی میگردد و نتیجه نهائی آن برابری مالکیت زمین میان صاحبان صنایع و آنهاییکه از زمین بهره برداری میکنند، خواهد بود... هیچ چیز جز این جادوی مالکیت، نمیتواند محصول اضافی را از چنگ دهقان مستأجر - که آنرا حق خویش دانسته و منحصرأ خود را بانی آن تلقی میکند - بیرون بیاورد. بهره مالکانه و یا به بیان بهتر، مالکیت ارضی، خودخواهی مالکانه را درهم فرو کوفت و همبستگی ایرا آفرید که هیچ قدرتی و هیچ گونه تقسیم اراضی ای نمیتوانست آنرا بوجود آورد... حال که تأثیر اخلاقی مالکیت ارضی حاصل شده است، تنها چیزی که باقی میماند تقسیم بهره مالکانه است.»

(جلد اول صفحه ۲۷۰ - ۲۷۲)

تمام این آسمان و ریسمان بافی ها را میتوان بدوآ به ترتیب زیر خلاصه کرد: ریکاردو میگوید که مازاد بهای محصولات کشاورزی بر مخارج تولیدشان به اضافه سود معمولی سرمایه و ربح سرمایه، معیار بهره مالکانه است. آقای پرودون، این کار را بنحو بهتری انجام میدهد: او به مالک زمین اجازه میدهد که بعنوان حلال مشکلات مداخله کند و تمام تولید اضافی ایرا که اضافه بر مخارج تولید، عاید دهقان اجاره دار میشود، از چنگ او بیرون بیاورد. او به مداخله مالک متوسل میشود تا مالکیت و بهره مالکانه را توضیح بدهد. و به سؤال به این نحو جواب میدهد که همان سؤال را با اضافه کردن یک لغت فرموله میکند.

ضمناً یادآوری میکنیم که وقتی آقای پرودون بهره مالکانه را بوسیله تفاوت حاصل خیزی زمین تعیین میکند، منشاء جدیدی برای آن قائل میشود زیرا زمین قبل از

آنکه بر حسب تفاوت حاصل خیزیش ارزیابی شده باشد، از نظر او «ارزش مبادله نبوده بلکه مشترک بوده است.» بنابراین این تکلیف افسانه بهره مالکانه - که از این ضرورت ناشی شده بود که انسانرا بزمین باز گرداند و انسانی که گم گشتگی در خلأ لایتناهی او را تهدید میکرد - چه میشود؟

حال، دکترین ریکاردو را از عبارت پردازیهای دور اندیشانه، تمثیلی و عرفانی ایکه آقای پرودون در آن پیچیده است، آزاد می کنیم.

بهره مالکانه - از نظر ریکاردو - مالکیت زمین در شکل بورژوائی آنست یعنی مالکیت فتودالی ایست که تابع شرایط تولید بورژوائی شده است.

قبلاً دیدیم که طبق مکتب ریکاردو، بهای همه اشیاء نهایتاً شامل مخارج تولید باضافه سود صنعتی بوده و بعبارت دیگر بوسیله مدت کاری که برای آن صرف شده است، تعیین میگردد. در صنایع مانوفاکتوری، بهای محصولی که با حداقل کار بدست آمده باشد، بهای کلیه کالاهای دیگر را که دارای همان طبیعت هستند، تنظیم میکند، مشروط به آنکه بتوان ارزانترین و بارآورترین وسایل کار را بطور نامحدودی افزایش داد و مشروط به اینکه رقابت، قیمت بازار روز یعنی قیمت واحدی برای کلیه محصولات را بوجود آورده باشد. برعکس، در صنایع کشاورزی قیمت محصولی که بوسیله بیشترین مقدار کار ساخته میشود، قیمت کلیه محصولات هم نوع را تعیین میکند. اولاً نمیتوان همانند صنایع مانوفاکتوری، در کشاورزی نیز ابزار تولیدی را که دارای بارآوری برابر باشند - یعنی زمین هائی که حاصل خیزی مساوی داشته باشند بدلخواه افزایش داد. درثانی به موازات افزایش جمعیت، یا به کشت و زرع زمین های نامرغوبتر میپردازند و یا در همان زمین ها سرمایه جدیدی میریزند که نسبت به سرمایه اولیه بارآوری کمتری دارد. در هر دو حالت، کار بیشتری برای تولید نسبتاً کمتری صرف میشود. و چون نیاز مردم، این افزایش کار را ضروری نموده، لذا محصول زمینی که با مخارج بیشتری کشت و زرع شده است، همانند محصول زمینی که با مخارج کمتری زراعت شده، بازار فروش لازم خود را پیدا میکند. و از آنجا که رقابت، قیمت بازار را متعادل میسازد، لذا محصول زمینهای بهتر، بهمان گرانی محصول زمینهای نامرغوبتر، بفروش میرسند، اضافه قیمت محصولات زمین مرغوب تر نسبت به مخارج تولید، بهره مالکانه را تشکیل میدهند. اگر زمین ها و اراضی ایکه حاصل خیزی یکسانی دارند، همواره قابل دسترسی بودند، اگر همانند صنایع مانوفاکتوری همواره این امکان وجود داشت که بتوان به ارزانترین قیمت و بارآورترین ماشین ها متوسل شد و اگر سرمایه گذارهای ثانویه نیز باندازه سرمایه گذارهای اولیه، تولید میکردند، در اینصورت - همانطور که در مورد قیمت محصولات مانوفاکتوری دیدیم - قیمت محصولات کشاورزی بوسیله قیمت محصولاتی که به کمک بهترین ابزار تولید، ساخته میشوند، تعیین میشد. و البته از این لحظه به بعد، بهره مالکانه نیز از بین میرفت.

اگر قرار باشد مکتب ریکاردو در تمام موارد معتبر باشد، پس ضرورتاً:

... سرمایه، باید شامل رشته های مختلف صنعتی باشد،

... رقابتی که شدیداً میان سرمایه داران توسعه یافته است، باید موجب تعادل سود

شده باشد،

... چنانچه اجاره دار بخواهد سرمایه اش را در زمین نامرغوبتری بکار بیاندازد و انتظار داشته باشد که همان سودی را بدست آورد که سرمایه دار صنعتی از سرمایه گذاری در هر نوع مانوفاکتور نصیبش میشود، در اینصورت این اجاره دار ضرورتاً یک سرمایه دار صنعتی است،

... کشاورزی باید بر اساس سیستم صنعت بزرگ اداره شود،

... و بالاخره اینکه خود مالک زمین جز کسب پول هدفی ندارد و میتواند مثل ایرلند، موردی پیش بیاید که در آن، سیستم اجاره داری به عالیترین درجه، تکامل یافته باشد ولی بهره مالکانه بهیچ وجه وجود نداشته باشد. از آنجا که بهره مالکانه نه تنها مازاد بر دستمزد بلکه همچنین مازاد بر سود سرمایه است، لذا در کشورهایی که درآمد مالک تنها یک تفریق ساده از اجرت کار است، نمیتواند پیش بیاید.

بنابراین بهره مالکانه - که بسیار بعید است بتواند زارع زمین یعنی اجاره دار را بیک کارگر ساده مبدل سازد و «از چنگ دهقان اجاره دار، مازاد محصولی را که او ازان خود تلقی میکند، بیرون بکشد» - بجای بردگان، خدمه، خراج گزاران و کارگران اجرتی، سرمایه دار صنعتی را در برابر ممالک زمین قرار میدهد و این سرمایه دار صنعتی توسط کارگران اجرتی خود از زمین بهره کشی میکند و فقط آنچه را اضافه بر مخارج تولید بوده و شامل سود سرمایه میباشد بعنوان اجاره، به مالک زمین میپردازد. باین ترتیب مدت زیادی طول کشید تا سرمایه دار صنعتی جانشین اجاره دار فئودالی شد. در آلمان، این تغییر شکل، تازه در ثلث آخر قرن ۱۸ آغاز شد و فقط در انگلستان است که این مناسبات، میان سرمایه داران صنعتی و مالکین، کاملاً تکامل یافته اند.

تا وقتی که فقط دهقانان اجاره دار مورد نظر آقای پرودون وجود داشت، بهره مالکانه ای وجود نداشت. از وقتی که بهره مالکانه بوجود آمده است، دیگر اجاره دار نیست بلکه کارگر اجاره دار است. تنزل مقام کارگر که حالا دیگر فقط نقش یک کارگر روزمزد ساده را بازی میکند، کارگر اجرتی ای که در خدمت سرمایه دار صنعتی است، پیدایش سرمایه دار صنعتی که از زمین مانند هر کارخانه دیگری بهره کشی میکند، استحاله مالک زمین از یک خودمختار کوچک به یک ربا خوار و ولگرد - اینها هستند مناسبات گوناگونی که بهره مالکانه مظهر آنهاست.

بهره مالکانه ریکاردو بمعنی استحاله کشاورزی پدر سالاری به کشاورزی صنعتی است، بمعنی بکار انداختن سرمایه صنعتی در زمین است، بمعنی انتقال بورژوازی شهری به روستاست. بهره مالکانه بجای آنکه انسان را به طبیعت زنجیر کند صرفاً

بهره برداری از زمین را بزنجیر رقابت درآورده است. وقتی بهره مالکانه تعیین شد، خود مالکیت زمین، نتیجه رقابت میشود، زیرا که از این لحظه بعد، وابسته به ارزش بازار محصول کشاورزی میباشد. مالکیت زمین، بعنوان بهره مالکانه تجهیز گشته و یک متاع تجارتي میشود. بهره مالکانه، تازه از لحظه ای امکان پذیر میشود که توسعه صنعت شهری و تشکیلات اجتماعی ای که بوسیله آن آفریده شده است، مالک زمین را مجبور کند که فقط به سود بازرگانی و مبلغ پولی که از محصولات کشاورزی بدست میآید نظر دوخته و به ملک خود فقط بعنوان یک ماشین پولسازی نگاه کند. همانطور که در انگلستان مشاهده میکنیم، بهره مالکانه بقدری مالک را از زمین و طبیعت جدا ساخته است که او حتی احتیاجی به شناختن املاک خود ندارد. در رابطه با اجاره دار، سرمایه دار صنعتی و کارگر روستائی باید گفت که وابستگی آنها به زمینی که روی آن کار میکنند بیش از وابستگی ای نیست که کارفرما و کارگر کارخانه نساجی به پشم و پنبه دارند. آنها بچیزی جز قیمت محصولاتشان پای بند نیستند. ندبه و زاری احزاب ارتجاعی - که از اعماق روحشان برای بازگشت فنودالیسم، برای بازگشت به زندگی زیبای پدرسالاری و برای رجعت به آداب و رسوم ساده و فضایل بزرگ اجداد ما، فریاد و شیون میکنند - از همین جا ناشی میشود. تعمیم قوانین حاکم بر سایر صنایع به زمین، همواره موجب شیون و زاری کسانی میشود و خواهد شد که منافع در آن دارند باین ترتیب میتوان گفت که بهره مالکانه تبدیل به نیروی محرکه ای شده است که زندگی آرام روستائی را دستخوش حرکت تاریخ کرده است.

اگر چه ریکاردو تولید بورژوائی را شرط لازم تعیین بهره مالکانه میدانند، با این حال، مفهوم بهره مالکانه در مورد مالکیت زمین را، در همه ادوار و در همه کشورها بکار میبرد. این اشتباه تمام اقتصاددانهایی است که مناسبات تولید بورژوائی، را جاودانی معرفی میکنند.

آقای پرودون از هدف دوراندیشانه بهره مالکانه - که بعقیده او عبارت از تبدیل دهقان اجاره دار به کارگر مسئول است، میگذرد و به توزیع مساوات - گرانه بهره مالکانه میپردازد.

همانطور که دیدیم، بهره مالکانه بوسیله قیمت مساوی محصولات زمین هائی که حاصل خیزیشان نامساوی است، بوجود میآید. باین ترتیب که یک هکتولتر غله که به قیمت ۱۰ فرانک تمام شده باشد - چنانچه مخارج تولید زمین نامرغوب تر به ۲۰ فرانک رسیده باشد - به قیمت ۲۰ فرانک فروخته خواهد شد.

تا زمانی که نیازمندی موجب شود که کلیه محصولات کشاورزی ای که به بازار آورده میشوند، خریداری گردند، قیمت بازار بر اساس مخارج گرانترین محصولات تعیین میگردد. باین جهت این تعادل قیمت ها - که در اثر رقابت و نه بخاطر مساوی بودن حاصلخیزی زمین، بوجود آمده است - موجب میشود که مالک زمین مرغوب تر از

هر صد کیلو غله ای که اجاره دارش میفروشد، ۱۰ فرانک بیشتر بهره مالکانه بدست آورد.

فرض می کنیم که قیمت غله بوسیله مدت کاری که برای تهیه آن لازم است، تعیین میشود، در اینصورت صد کیلو غله ای که از زمین مرغوب تر بدست آمده باشد، بلافاصله به ۱۰ فرانک بفروش خواهد رسید، در حالیکه قیمت همین مقدار غله که از زمین نامرغوبتر حاصل شده باشد، ۲۰ فرانک خواهد بود. بر اساس این فرض، قیمت متوسط بازار ۱۵ فرانک خواهد بود، حال آنکه باقتضای قانون رقابت، بالغ بر ۲۰ فرانک میباشد. اگر قیمت متوسط ۱۵ فرانک میبود، آنوقت اصلاً موضوع توزیع - چه مساوات گرانه و چه هر نوع دیگر آن - مطرح نمیشد زیرا بهره مالکانه ای وجود نداشت. بهره مالکانه، فقط وقتی وجود دارد که صد کیلو غله ای که برای تولید کننده ۱۰ فرانک تمام شده باشد، به قیمت ۲۰ فرانک بفروش برسد. آقای پرودون با وجود نابرابری مخارج تولید، فرض را بر برابری قیمت بازار میگذارد تا به توزیع برابر محصول نابرابر برسد.

ما اقتصاددانهائی نظیر میل، شربولیه، هایلدیچ و سایر کسانی را که خواستار آن بوده اند که بهره مالکانه بدولت پرداخت شود و در عوض، مالیاتها لغو گردند، بخوبی درک میکنیم. این، بیان آشکار کینه ایست که سرمایه دار صنعتی از مالک زمین - که از نظر او چیز بی ارزش زائدی در دستگاه بورژوازی شده است - در دل دارد.

البته اینکه ابتدا صد کیلو غله را به قیمت ۲۰ فرانک بفروشیم تا بعداً ۱۰ فرانک اضافه ایرا که از مصرف کننده گرفته ایم بین عموم توزیع نمائیم، برای آن کافیسست که نابغه اجتماعی راه پریپیچ و خم خود را اندوهناک طی کند و سر خود را به گوشه ای بکوبد.

بهره مالکانه، زیر قلم آقای پرودون به صورت «ارزیابی عظیمی» در میآید «که نظر به تضاد میان اجاره دار و مالک، بخاطر منافع عالیتتری وضع شده است... و نتیجه نهائی آن ایجاد تعادل مالکیت زمین میان کارخانه داران و آنهائی که از زمین بهره برداری می کنند، خواهد بود.» (جلد اول صفحه ۲۷۱)

ارزیابی ای که بر اساس بهره مالکانه شده باشد، تنها در درون مناسبات جامعه موجود، دارای ارزش عملی میباشد.

نشان دادیم که اجاره ای که اجاره دار به مالک میپردازد، فقط در کشورهائی که دارای تکامل یافته ترین بازرگانی و صنعت میباشد، تقریباً بطور کامل بیانگر بهره مالکانه است. این اجاره، اکثراً بهره سرمایه ای را که مالک در زمین ریخته است، نیز دربر میگیرد. موقعیت املاک، نزدیکی به شهرها و کیفیات فراوان دیگر، بر روی میزان بهره مالکانه تأثیر میگذارند. تنها همین دلایل برای تشریح نارسائی ارزیابی ای که بر بهره مالکانه استوار میباشد، کفایت میکند.

از سوی دیگر، بهره مالکانه نمیتواند به عنوان معیار سنجش ثابتی برای درجه

حاصل خیزی یک زمین، مورد استفاده قرار گیرد، زیرا استعمال مواد شیمیائی جدید میتواند هر لحظه طبیعت زمین را تغییر بدهد، بخصوص که امروزه علم زمین شناسی شروع بآن کرده است که تمام ارزیابی های گذشته در زمینه های حاصل خیزی نسبی را دگرگون سازد؛ تازه در حدود بیست سال پیش بود که در دوک نشین های شرقی انگلیس، به آبادانی مناطق بایر وسیعی پرداختند زیرا تازه در این اواخر به رابطه میان قشر سطحی زمین و ترکیب اقشار زیرین آن پی برده اند.

باین ترتیب میبینیم که تاریخ - که بسیار بعید است بوسیله بهره مالکانه، ارزیابی آماده ای ارائه بدهد - دائماً ارزیابی موجود را تغییر داده و آنرا کاملاً دگرگون میسازد.

و بالاخره حاصل خیزی زمین آنقدرها هم که فکر میکنند یک کیفیت طبیعی نیست بلکه در رابطه نزدیکی با مناسبات اجتماعی هر زمان میباشد. یک قطعه زمین میتواند از نظر کشت غله، بسیار حاصل خیز باشد مع الوصف قیمت بازار میتواند زارع را وادار کند که آنرا بیک چمن مصنوعی مبدل سازد و بدینگونه آنرا از حیض ارتفاع زراعی ساقط نماید.

آقای پرودون ارزیابی خود را - که حتی ارزش یابی عادی را هم ندارد - فقط به این جهت کشف کرده است که هدف مساواتگرانه و دوراندیشانه بهره مالکانه را تحقق بخشد. آقای پرودون میافزاید:

«بهره مالکانه، ربح سرمایه ای که هرگز از میان نخواهد رفت - یعنی زمین - است و چون این سرمایه از نظر مادی قابل توسعه نبوده و فقط میتواند از نظر انتفاعی بطور نامحدودی بهبودی حاصل نماید، لذا در حالیکه ربح یا سود قرصه، در نتیجه وفور سرمایه همواره سیر نزولی دارد، بهره مالکانه، در نتیجه تکمیل یافتن صنعت و اصلاحاتی که در کشت و زرع انجام میگردد، پیوسته سیر صعودی خواهد داشت... اینست بهره مالکانه بر حسب سرشت آن.» (جلد دوم صفحه ۲۶۵)

در اینجا آقای پرودون همه خصایص ربح را در بهره مالکانه می بیند بااستثنای آنکه این، از نوع خاصی سرمایه منشاء میگردد. و این سرمایه، زمین است یعنی سرمایه ابدی ای که «از لحاظ مادی قابل توسعه نبوده بلکه میتواند صرفاً از نظر انتفاعی بطور نامحدودی بهبودی حاصل نماید.» در سیر پیشرونده تمدن، ربح دائماً رو به تنزل است، در حالیکه بهره مالکانه دائماً در حال ترقی است. بعلت وفور سرمایه ها، ربح تنزل میکند و در اثر تکمیل یافتن تکنیک - که نتیجه آن بهره برداری دائماً بهتری از زمین میباشد - بهره مالکانه ترقی میکند.

اینست جوهر نظریات آقای پرودون.

ابتدا بررسی میکنیم که بهره مالکانه تا چه حد به منزله ربح سرمایه است. از نظر خود مالک زمین، بهره مالکانه مظهر ربح سرمایه ایست که او برای خرید ملک پرداخته است و یا سرمایه ایست که او میتواند در صورت فروش ملک بدست آورد.

لکن او با خرید یا فروش زمین، فقط بهره مالکانه را میخرد یا میفروشد قیمتی که او میپردازد تا به کسب بهره مالکانه نایل آید، بر حسب نرخ عمومی بهره تنظیم میشود و با طبیعت ماهوی بهره مالکانه سروکاری ندارد. ربح سرمایه هائی که در املاک ریخته میشوند بطور کلی پائین تر از ربح سرمایه هائی است که در بازرگانی یا صنعت ریخته میشوند. پس از نظر فردیکه میان ربح حاصله از زمین برای مالک و خود بهره مالکانه، تفاوتی قائل نیست، موضوع بر سر بهره مالکانه ایکه به سرمایه تبدیل گردیده، نیست بلکه موضوع بر سر خود بهره مالکانه است.

اجاره، میتواند علاوه بر بهره مالکانه اصلی، دربر گیرنده ربح سرمایه ایکه در زمین ریخته شده است، نیز باشد. در اینصورت مالک زمین این قسمت از اجاره را، نه به عنوان مالک بلکه بعنوان سرمایه دار، دریافت میکند. لکن این، آن بهره مالکانه حقیقی ایکه ما از آن صحبت می کنیم، نیست.

تا زمانیکه زمین بعنوان وسیله تولید، مورد استفاده قرار نگرفته باشد، سرمایه ای محسوب نمیشود. سرمایه های ارضی میتوانند به اندازه سایر وسایل تولید افزایش یابند و به قول آقای پرودون، ما از لحاظ مادی چیزی به آن اضافه نمی کنیم ولی زمین هائی که بعنوان وسیله تولید، مورد استفاده قرار میگیرند، افزایش می یابند. فقط بایستی در زمین هائی - که تا به حال مبدل به وسیله تولید شده اند - سرمایه های بیشتری ریخته شوند تا سرمایه ارضی افزایش یابد، بدون آنکه بر مقدار زمین افزوده شده باشد یعنی بدون آنکه گسترش ملکی صورت گرفته باشد. البته منظور آقای پرودون از مقدار زمین، محدودیت کره زمین است. در مورد ابدیتی که او به زمین نسبت میدهد، بهیچ وجه مخالف آن نیستیم که زمین بعنوان ماده، دارای چنین خاصیتی میباشد. زمین بعنوان سرمایه، ابدیتش بیش از سایر سرمایه ها نیست.

طلا و نقره که ربح عاید صاحب آن میسازند، بهمان اندازه بادوام و ابدی هستند که زمین. هر آینه بهای طلا و نقره تنزل کند، و در عین حال بهای زمین ترقی نماید، این امر مطمئناً ناشی از طبیعت کمابیش جاودانی آن نخواهد بود.

سرمایه ارضی، یک سرمایه ثابت است. اما سرمایه نیز به اندازه سرمایه در گردش، مستهلک میشود. بهسازی های مداوم زمین، احتیاج به تجدید تولید و مراقبت دارند و مثل همه بهسازی های دیگری که در خدمت تبدیل مواد طبیعی به وسایل تولید، قرار دارند، مدتشان محدود است. اگر سرمایه ارضی جاودان بود، آنوقت بعضی مناطق، منظره کاملاً دیگری داشتند تا آنچه ما امروز مشاهده میکنیم و سرزمین های آباد روم، سیسیل و فلسطین زرق و برق و جلال و جبروت گذشته را داشتند.

حتی مواردی وجود دارد که سرمایه ارضی میتواند از بین برود ولو آنکه بهسازیهای هم در آن صورت گرفته باشد.

اولاً این حالت همواره زمانی پیش میآید که بهره مالکانه، بر اثر رقابت اراضی حاصلخیز جدید، از میان رفته باشد. از این گذشته بهسازیهای که در دوران مشخصی

دارای ارزش بوده، از لحظه ای که این امر در اثر تکامل کشاورزی عمومیت یافته باشد، اعتبار خود را از دست می‌دهند.

نماینده سرمایه ارضی، مستأجر است و نه مالک. و درآمدی که زمین بعنوان سرمایه عاید می‌سازد، ربح و سود کارفرماست، نه بهره مالکانه. املاکی وجود دارند که این ربح و سود را می‌دهند ولی بهره مالکانه ای عاید نمی‌کنند.

در مجموع - تا وقتی که زمین ربح عاید می‌سازد - سرمایه ارضی بود. و بعنوان سرمایه ارضی، بهره مالکانه ای نمی‌دهد و مالکیت ارضی، محسوب نمی‌شود. بهره مالکانه از مناسبات اجتماعی ای که زراعت در آنها صورت می‌گیرد، عاید می‌شود و نمیتواند نتیجه طبیعت کمابیش ثابت و مداوم زمین باشد. بهره مالکانه از جامعه ناشی می‌شود و نه از زمین.

طبق نظریه آقای پرودون، «بهبودی کشت و زرع زمین» یعنی نتیجه «تکامل تکنیک» علت ترقی مداوم بهره مالکانه است. برعکس، این بهسازیها گاهگاهی موجب تنزل آن میشوند.

بطور کلی این بهسازی - چه در کشاورزی و چه در صنعت - عبارت از چیست؟ از اینست که بتوان با کار مساوی مقدار بیشتری تولید کرد و یا آنکه با کار کمتر همان مقدار و یا مقدار بیشتری تولید نمود. بشکرانه این بهسازی، اجاره دار مجبور به آن نمیشد که مقدار بیشتری کار برای محصول نسبتاً ناچیزی صرف کند و به آن احتیاج ندارد که بزمین نامرغوبتر متوسل گردد سرمایه هائی که بتدریج در همان زراعت ریخته میشوند، بار آوری یکسانی خواهند داشت باین ترتیب بسیار بعید است که این بهسازیها بتوانند آنطور که آقای پرودون می‌گوید، بهره مالکانه را مرتباً افزایش بدهند و برعکس، موانع موسمی متعددی در راه افزایش آن شده اند.

مالکین انگلیسی قرن ۱۷، این موضوع را بخوبی درک کرده بودند و از بیم کاهش عوایدشان با پیشرفت های کشاورزی مخالفت می‌ورزیدند.

(نگاه کنید به پتی، اقتصاددان معاصر چارلز دوم)

۵- اعتصابات و اتحادیه کارگران

«هیچ افزایش مزدی، نمیتواند تأثیر دیگری جز افزایش بهای غلات، شراب و غیره داشته باشد. یعنی آنکه موجب گرانی می‌شود. مزد چیست؟ قیمت مخارج غلات و غیره است، بهای کامل هر چیز است. حتی میتوانیم باز هم ادامه بدهیم و بگوئیم: مزد نسبت عناصری است

که ثروت را تشکیل می‌دهند و تجدید تولید روزانه آنها توسط توده کارگران به مصرف میرسد. بنابراین دو برابر کردن مزد یعنی آنست که بهره تولید کننده سهمی بیشتر از

محصول او واگذار شود، یعنی چیزی که یک تضاد است. و چنانچه این افزایش فقط مشمول تعداد کمی از صنایع شود بمعنی اختلال عمومی در امر مبادله است، به عبارت دیگر بمعنی گرانی است... من اعلام میدارم: اعتصاباتتی که منجر به افزایش مزد گردند، غیر ممکن است موجب افزایش عمومی قیمت ها نشوند: این به همان اندازه طبیعی است که دو ضربدر دو میشود چهار.»

(پرودون، صفحه ۱۱۰ و ۱۱۱ جلد اول)

ما منکر همه این ادعاها میشویم باستثنای اینکه دو ضربدر دو میشود چهار. نخست آنکه گرانی عمومی وجود ندارد. هر آینه بهای همه چیز همزمان با مزد، دو برابر شود، در اینصورت تغییری در قیمت ها بوجود نیامده بلکه تغییری در اصطلاحات حاصل شده است.

علاوه بر این، افزایش عمومی مزدها هرگز نمیتواند کمتر یا بیشتر موجب گرانی عمومی کالاها گردد. در واقع چنانچه تمام صنایع تعداد یکسانی از کارگران را به نسبت سرمایه ثابت (متناسب با ابزار کاری که آنها مورد استفاده قرار میدهند) استخدام کنند، در اینصورت افزایش عمومی مزدها موجب پائین آمدن عمومی سودها میشود و ارزش بازار کالاها دچار تغییری نخواهد شد.

از آنجا که نسبت کار یدی به سرمایه ثابت، در صنایع مختلف نامساوی است، تمام رشته های صنعتی ایکه بطور نسبی از مقدار بیشتری سرمایه ثابت و تعداد کمتری کارگر، استفاده میکنند، دیر یا زود مجبور خواهند بود که بهای کالاهای خود را تنزل بدهند. و بر عکس، چنانچه ارزش کالاهای آنها تنزل نکند، سود آنها از نرخ متوسط سود بالاتر خواهد رفت. ماشین ها، مزدی دریافت نمی کنند و باین جهت افزایش عمومی مزدها کمتر شامل صنایعی خواهد شد که در مقایسه با صنایع دیگر، بیشتر از ماشین استفاده میکنند تا کارگر. از آنجا که رقابت همواره داری این گرایش است که موازنه ای میان سودها برقرار نماید لذا سودهایی که از نرخ متوسط بالاتر باشند، میتوانند فقط جنبه موقتی داشته باشند. باین ترتیب صرفنظر از پاره ای نوسانات، افزایش عمومی مزدها بجای آنکه طبق نظر آقای پرودون، موجب گرانی عمومی بشود، بیشتر باعث آن خواهد شد که قیمت ها تا حدودی تنزل کنند، یعنی تنزل قیمت بازار کالاهائی که عمدتاً بکمک ماشین ها ساخته میشوند.

ترقی و تنزل سودها و مزدها صرفاً بیانگر مناسباتی هستند که در آن، سرمایه داران و کارگران از محصول یک روز کار، سهم میبرند بدون آنکه این ترقی و تنزل در اکثر موارد بر روی بهای محصول تأثیری داشته باشد. اما اینکه «اعتصاباتتی که منجر باافزایش مزدها میشوند، موجب افزایش عمومی قیمت ها و حتی موجب گرانی میشوند» (جلد اول صفحه ۱۱۱) - ایده ایست که فقط میتواند از مغز شاعری که کسی درکش نکرده است. تراوش کرده باشد.

در انگلستان، اعتصابات مرتباً موجب اختراع و استعمال ماشین های جدیدی بوده

اند، میتوان مدعی شد که ماشین ها، حربه هائی بودند که سرمایه داران بکار میبردند تا سرکشی کاری را که مستلزم مهارت بود، فرو نشانند. بزرگترین اختراع مدرن یعنی ماشین های ریسندگی خودکار، کارگران ریسنده شورش را از میدان راند. هر آینه اتحادیه های کارگری و اعتصابات هیچ تأثیر دیگری جز این نداشتند که موجب اختراعات مکانیکی ای که علیه خودشان بکار میرفت، شده باشند، تازه بهمین دلیل هم که باشد تأثیر عظیمی بر روی تکامل صنعت داشته اند. آقای پرودون ادامه میدهد:

«در مقاله ای که در سپتامبر ۱۸۴۵، بوسیله آقای لئون فوشه منتشر شده است، باین نکته برخورد میکنم که کارگران انگلیسی از چندی پیش، کمتر باتحادیه گرایش دارند. و این چیز است که مسلماً یک پیشرفت محسوب میشود و در این رابطه فقط میتوان بآنها تبریک گفت. و میخوانیم که این تهذیب اخلاقی کارگران عمدتاً ناشی از آموزش اقتصادی آنها میباشد. در یک گردهم آئی در بولتون، یکی از کارگران نساجی فریاد زد که مزدها بستگی به کارخانه داران، ندارند. در دوران رکود اقتصادی، کارخانه داران باصطلاح فقط شلاق هائی هستند که مشمول نیازمندیها بوده و چه بخواهند و چه نخواهند، مجبور به وارد کردن ضربه میباشدند. اصل تنظیم کننده، مناسبات میان عرضه و تقاضاست و کارخانه داران قدرت آنرا ندارند که...»

فریاد احسنت آقای پرودون بلند میشود و اعلام میدارد:

«باینها میگویند کارگران با تربیت، کارگران نمونه و... و... این بدبختی تاکنون

در انگلستان وجود نداشته است و از دریای مانس نخواهد گذشت...»

(جلد اول کتاب پرودون صفحه ۲۶۱ و ۲۶۲)

از میان تمام شهرهای انگلستان، رادیکالیسم در بولتون بیشتر از همه جا توسعه یافته است. کارگران بولتون از این شهرت برخوردارند که بیش از دیگران انقلابی میباشدند. در دوران تهییج بزرگ و قبل از الغای قانون غلات، کارخانه داران انگلیسی فکر میکردند که فقط بوسیله فرستادن کارگران به میدان، میتوانند با مالکین مقابله کنند. اما اختلاف منافع کارگران با منافع کارخانه داران کمتر از اختلاف منافع کارخانه داران و مالکین نبود و باین ترتیب طبیعی بود که کارخانه داران در گردهم آئی های کارگری همواره در اقلیت بودند. بنابراین آنها چه کردند؟ برای آنکه حفظ ظاهر کرده باشند، گردهم آئی هائی را ترتیب میدادند که بخش اعظم شرکت کنندگانش از مدیران کارخانه ها و تعداد خیلی کارگرانی که تسلیم و مطیع آنها بودند و در واقع از دوستداران تجارت، تشکیل می یافت و چنانچه کارگران واقعی میخواستند در این تجمعات شرکت نمایند مثل - بولتون و منچستر - تا بر ضد این تظاهرات تصنعی اعتراض کنند، بیپایانه اینک جزء مدعوین نیستند، از ورودشان ممانعت بعمل میآمد. مفهوم این نوع تجمعات، آن بود که فقط افرادی حق شرکت در آنها را داشتند که دارای کارت ورودی بودند. باوجود آنکه در آگهی های دیواری،

شرکت در این تجمعات برای همگان آزاد اعلام شده بود. هر وقت که یک چنین گردهم آیی صورت می‌گرفت، نشریات کارخانه داران گزارشات پر آب و تاب و مشروحی درباره سخنرانی هائی که در این تجمعات ایراد شده بودند، منتشر می‌کردند. بدیهی است که مدیران کارخانه ها بودند که این سخنرانی ها را ایراد می‌کردند و روزنامه های لندن آنها را کلمه به کلمه نقل می‌کردند. بدشانسی آقای پرودون اینست که مدیران کارخانه ها را کارگران عادی تلقی کرده است و عبور از دریای مانس را اکیداً برایشان ممنوع ساخته است:

اگر در سالهای ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵، اعتصابات کمتر از گذشته جلب توجه می‌کردند، باین جهت بود که انگلستان از سال ۱۸۳۷ بعد، بار دیگر دوران رونق و شکوفائی صنعتی خود را می‌گذراند. با وجود همه اینها، هیچ یک از اتحادیه های کارگری منحل نشد.

حالا به مدیران کارخانه های بولتون گوش کنیم. از نظر اینها، کارخانه داران تعیین کننده مزدها نیستند، زیرا که آنها تعیین کننده قیمت محصولات نمی‌باشند، آنها تعیین کننده قیمت محصولات نیستند، زیرا آنها صاحبان بازار جهانی نمی‌باشند. باین ترتیب می‌خواهند بفهمانند که نباید اتحادیه کارگری ای که منظورش تحمیل کردن افزایش مزد به کارخانه داران باشد، بوجود آورد. و بر عکس، آقای پرودون از ترس آنکه مبادا اتحادیه کارگری موجب افزایش مزدها بشود و در نتیجه منجر به گرانی عمومی گردد، آنها را از اقدام به این کار بر حذر می‌سازد. احتیاج نیست نشان بدهیم که سرکارگران کارخانه ها و آقای پرودون در مورد این نکته که افزایش مزدها، مترادف با افزایش قیمت محصولات است، هر دو یک روح اند اندر دو بدن.

ولی آیا وحشت از گرانی علت واقعی کینه آقای پرودون است؟ نه. او فقط باین علت از مدیران کارخانه های بولتون ناراضی است که آنان ارزش را بر اساس عرضه و تقاضا تعیین می کنند و به ارزش تعیین شده، به ارزشی که بمرحله تعیین شدگی رسیده است، به تعیین ارزشی که در بر گیرنده مبادله پذیری مداوم و کلیه نسبت های روابط و روابط نسبت ها، بوده و توأم با دوراندیشی میباشد، توجهی ندارد.

«اعتصابات کارگران، عملی غیر قانونی است و نه تنها کتاب قانون جزا، بلکه سیستم اقتصادی و ضرورت نظام موجود نیز این موضوع را مقرر میدارد... اینرا میتوان تحمل کرد که هر کارگر در مورد شخص خود و نیروی بازوی خویش، حق اتخاذ تصمیم داشته باشد. ولی اینکه کارگران بخواهند از طریق اتحادیه ها، علیه انحصار متوسل به قهر گردند و نفس تازه کنند، چیزی است که جامعه نمیتواند بآن تن در دهد.»

(جلد اول صفحه ۳۳۴ و ۳۳۵)

آقای پرودون میخواهد یک ماده از کتاب قانون جزا را بعنوان نتیجه گیری عمومی از مناسبات تولید بورژوائی بخورد ما بدهد.

اتحادیه ها، در انگلستان بموجب یک اقدام پارلمانی بتصویب رسیدند و سیستم اقتصادی بود که مجلس را مجبور کرد که مجاز بودن آنها را از نظر قانون اعلام دارد. وقتی در سال ۱۸۲۵، در دوران وزارت هاسکیسون، مجلس مجبور به تغییر قانون مزبور شد تا آنرا هر چه بیشتر با اوضاع و احوالی - که بعلت رقابت آزاد، بوجود آمده بود، - هماهنگ سازد، کلیه قوانینی که اتحادیه کارگران را ممنوع میساختند، الزاماً ملغی شدند. هر قدر صنعت مدرن و رقابت، بیشتر توسعه یابند، بهمان اندازه عناصری که موجب ایجاد و پیشرفت اتحادیه ها میشوند، بیشتر پدیدار میگردند و بمحض آنکه اتحادیه یک واقعیت اقتصادی شده و روز بروز بر صلابت آن افزوده شده باشد، دیگر مدت مدیدی لازم ندارد که یک واقعیت قانونی نیز بشود.

باین ترتیب ماده قانون جزا، حداکثر نشان دهنده آنست که صنعت مدرن و رقابت، در حکومت مشروطه و امپراتوری هنوز باندازه کافی تکامل نیافته بودند.

اقتصاددانها و سوسیالیستها ۲۰* صرفاً بر سر یک نکته با هم توافق نظر دارند و آنهم محکوم کردن اتحادیه هاست ولی انگیزه آنان در این محکوم ساختن، متفاوتست.

اقتصاددانها به کارگران میگویند: باهم ائتلاف نکنید، شما بوسیله اتحادیه هایتان سد راه سیر منظم صنعت میشوید و مانع آن میگردید که کارخانه داران قادر به انجام سفارشات خود باشند، شما مزاحم تجارت میشوید و موجب تسریع نفوذ ماشین هائی که تا حدودی کار شما را زائد خواهند ساخت. و باین ترتیب مجبور خواهید شد که به دستمزد کمتری تن در دهید. از این گذشته، اقدام شما بیهوده است. دستمزد شما همواره باقتضای مناسبات عرضه و تقاضای کار تعیین میشود و این، هم مسخره است و هم خطرناک که شما بخواهید در مقابل قوانین ابدی اقتصاد سیاسی مقاومت نمائید. سوسیالیست ها خطاب به کارگران میگویند: با هم اتحاد نکنید، چون بهر حال چه فایده ای از آن خواهید برد؟ افزایش دستمزد؟ اقتصاددانها بوضوح برای شما ثابت خواهند کرد که در تعقیب آن، سالها وقت لازم خواهید داشت تا بتوانید از طریق افزایش دستمزد، فقط مخارجی را که شما مجبورید برای سازماندهی و حفظ اتحادیه ها یتان پردازید، تامین کنید. ما بعنوان سوسیالیست شما میگوئیم که صرف نظر از مسئله مربوط به پول، شما همان کارگری خواهید بود که هستید، همانطور که کارخانه دار نیز کمافی السابق کارخانه دار خواهد ماند. پس اتحاد موقوف! سیاست موقوف! مگر متحد شدن به معنی دست زدن به سیاست نیست؟

اقتصاددانها میخواهند که کارگران، جامعه را با همان ترکیبی که دارد بپذیرند و از دستورالعمل هائی که ایشان «اقتصاددانان» برایشان تعیین کرده و مقرر داشته اند، پیروی نمایند.

سوسیالیست ها میخواهند که کارگران جامعه کهنه را کنار بگذارند تا بتوانند بهتر به جامعه نوینی که آنها «سوسیالیست ها» با آنهمه دورانیشی تدارک دیده اند، قدم بگذارند.

علیرغم هر دوی اینها، علیرغم دستورالعمل‌ها و خیالپردازیها، اتحادیه‌های کارگری حتی لحظه‌ای درنگ نکردند که با تکامل و افزایش صنعت مدرن، توسعه ور شد یابند. این حالت امروز تا آن حد صادق است که درجه تکامل اتحادیه‌ها در یک کشور، بوضوح شاخص مقام آنکشور در هیئرش بازار جهانی شده است. انگلستان، که صنعتش به عالیترین سطح اعتلاء یافته است، دارای بزرگترین و متشکل‌ترین اتحادیه‌ها میباشد.

در انگلستان، کارگران خود را به اتحادیه‌های نیم بند موقتی - که منظور دیگری جز یک اعتصاب لحظه‌ای نداشتند و به‌مراه آن مجدداً ازبین میرفتند - محدود نساختند بلکه اتحادیه‌های دائمی وجود آوردند یعنی تریونیون‌هایی که کارگران را در مبارزاتشان علیه کارفرمایان یاری میکردند. در حال حاضر تمام این اتحادیه‌های کارگری محلی، در یک سازمان متحده ملی اتحادیه‌های کارگری - که لندن مقر کمیته مرکزی آن میباشد و تاکنون هشتاد هزار نفر به عضویت آن درآمده‌اند - متشکل شده‌اند. این اعتصابات، اتحادیه‌ها، تریونیون‌ها، همزمان با مبارزات سیاسی کارگران پدید آمدند و در حال حاضر تحت نام چارتریست‌ها، یک حزب سیاسی بزرگ را تشکیل میدهند.

اولین کوشش‌هایی که کارگران برای همکاری با یکدیگر به عمل می‌آوردند، همواره شکل اتحادیه را بخود میگردد.

صنعت بزرگ، عده‌ای از مردم را که با یکدیگر آشنا نیستند، در یک نقطه گردهم می‌آورد. رقابت، موجب جدائی منافعشان میشود ولی مسئله مزد، یعنی نفع مشترکشان در برابر صاحبان کارخانه‌ها، آنها را بر محور اندیشه مقاومت مشترک یعنی اتحاد، متفق میسازد.

باین ترتیب اتحادیه، همواره دارای اهداف دوگانه میباشد. یکی برای آنکه رقابت را میان کارگران از بین ببرد تا بتوانند قادر بیک رقابت عمومی در برابر سرمایه‌دار باشند. اولین منظور از مقاومت، فقط حفظ دستمزدها بود و اتحادیه‌هایی که در آغاز ایزوله بودند، در گروه‌هایی متشکل شدند، همانطور که سرمایه‌داران بنویه خود، بعلت سیر نزولی اقتصادی، متحد شده بودند. حفظ اتحادیه در برابر سرمایه‌که همیشه متحد بوده، ضروری‌تر از حفظ دستمزد شد. این موضوع بقدری صادق است که اقتصاددانان انگلیسی دچار حیرت شده‌اند که چگونه کارگران بخش بزرگی از دستمزدهای خود را بخاطر اتحادیه‌هایی - که بنظر اقتصاددانها فقط بخاطر دستمزد بوجود آمده‌اند، فدا میکنند. در این مبارزه یعنی در این جنگ داخلی واقعی، تمام عناصر برای یک نبرد آینده متحد میشوند و خود را گسترش میدهند و وقتی باین مرحله برسیم، اتحادیه کارگری خصلت سیاسی را بخود میگردد.

مناسبات اقتصادی، ابتدا توده مردم را مبدل به کارگر کرد. سلطه سرمایه موقعیت و منافع مشترکی را برای این توده بوجود آورد. باین ترتیب این توده، فعلاً یک طبقه

مخالف سرمایه است ولی برای خودش هنوز یک طبقه نیست. این توده، طی مبارزه ای که ما فقط به چندین مرحله آن اشاره کردیم، متحد میشود و خود را بصورت یک طبقه انسجام می بخشد و منافعی که او از آن دفاع میکند، منافع طبقاتی میشوند. البته مبارزه طبقه ای علیه طبقه دیگر، یک مبارزه سیاسی است.

در رابطه با بورژوازی، ما باید دو مرحله را تمیز بدهیم: مرحله ای که ضمن آن بورژوازی، تحت سلطه فئودالیسم و سلطه مطلقه، خود را به عنوان طبقه سازمان میدهد و مرحله ای که بعنوان یک طبقه انسجام یافته و متشکل، فئودالیسم و حکومت سلطنتی را واژگون میسازد تا جامعه را به صورت یک جامعه بورژوازی در آورد. مرحله اول، طولانی تر و مستلزم تلاشهای بیشتری بود. بورژوازی نیز از طریق ایجاد اتحادیه های محدود، علیه فئودالیسم شروع بکار کرد.

تحقیقات زیادی بعمل آورده اند تا مراحل مختلفی ایرا که بورژوازی از اجتماعات شهری تا دوران انسجام خود به صورت یک طبقه، طی کرده است، تشریح نمایند.

اما وقتی قرار است در مورد اعتصابات، اتحادیه های کارگری و سایر اشکالی که پرولتاریا تحت آنها در برابر دیدگان ما سازمان خود را بعنوان یک طبقه بوجود میآورد، تحقیق شود، آنوقت عده ای شدیداً بیمناک میشوند و عده دیگری به پیروی از مکتب ترانس سندنتال*۲۱* آنرا تحقیر میکنند. وجود یک طبقه تحت ستم، شرط حیاطی هر جامعه ایست که بر اساس اختلاف طبقاتی استوار باشد. بنابر این، رهائی طبقه تحت ستم ضرورتاً شامل آفریدن یک جامعه نوین است. رهائی طبقه تحت ستم، مستلزم فرا رسیدن مرحله ایست که در آن نیروهای مولده و مناسبات اجتماعی موجود، دیگر قادر نباشند در کنار یکدیگر به بقای خود ادامه بدهند.

از میان تمام ابزار تولید، خود طبقات بزرگترین نیروی مولده را تشکیل میدهند. تشکل عناصر انقلابی بعنوان یک طبقه، پیش شرط موجودیت کلیه نیروهای مولده ایست که اصولاً توانسته اند در دامن جامعه کهنه نضج یابند.

آیا این بمعنی آنست که بعد از سرنگونی جامعه کهنه، جامعه طبقاتی جدیدی بوجود میآید که به قهر سیاسی جدیدی منتهی خواهد شد؟ نه.

شرط رهائی طبقه کارگر، از میان بردن هر نوع طبقه است، همانطور که شرط رهائی رسته سوم یعنی نظام بورژوازی از میان بردن همه رسته ها*۲۲* و (همه نظام ها) بود.*۲۳*

طبقه کارگر در سیر تکاملی خود، سازمانی را جانشین جامعه کهنه بورژوازی خواهد ساخت که فاقد طبقات و اختلافات آنها بوده و دیگر در واقع قهر سیاسی ای وجود نخواهد داشت، زیرا درست همین قهر است که مظهر رسمی اختلافات طبقاتی در درون جامعه بورژوازی میباشد. در این فاصله، آنتاگونیسم بین پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه یک طبقه علیه طبقه دیگر است مبارزه ایست که عالیترین تجلی آن، یک انقلاب کامل میباشد.

در ضمن آیا جای تعجب است که جامعه‌ای که بر اساس اختلافات طبقاتی بنیان گذاری شده است، به تضاد بیرحمانه‌ای که نتیجه‌گائی آن تصادم تن به تن می‌باشد، منتهی گردد؟

نباید گفته شود که جنبش اجتماعی در برگیرنده جنبش سیاسی نیست. هیچ جنبش سیاسی‌ای وجود نداشته است که در عین حال یک جنبش اجتماعی نیز نبوده باشد. در نظامی که طبقات و اختلاف طبقاتی در آن وجود نداشته باشد، رفورم‌های اجتماعی، دیگر انقلابات سیاسی نخواهند بود. تا وقتی که این زمان فرا برسد، در آستانه هر تغییر شکل کلی جدید جامعه، آخرین جمله علم الاجتماع همواره چنین خواهد بود:

«یا مرگ یا مبارزه، جنگ خونین یا نیستی، مسئله باین صورت سرسختانه مطرح می‌باشد.»

(جرج ساندر)

زیرنویس‌ها

۱۶* - کاست‌ها: بمعنی گروه‌های اجتماعی ایست که بخاطر حفظ امتیازاتی، از سایر گروه‌های اجتماعی جدا بودند. معادل فارسی آنرا رسته ذکر کرده‌اند و چون در آثار سالهای اخیر این واژه بهمین شکل مورد استفاده قرار گرفته است، ما نیز آنرا بکار می‌بریم. «انتشارات سوسیالیزم»

۱۷* - لوانته: بزبان ایتالیائی بمعنی سرزمین بامدادی است. این اصطلاح بکشورهای ساحل شرقی مدیترانه (حتی تا حدود شط فرات و نیل) و مخصوصاً سواحل آسیای صغیر، سوریه و مصر اطلاق می‌شود. «انتشارات سوسیالیسم»

۱۸* - منظور فوریریسست هاست (توضیح از فریدریش انگلس است).

۱۹* - تالر: واحد پول قدیم آلمان بود. «مردی که چهل تالر داشت» نام یکی از رمانهای ولتر است که در سال ۱۷۶۸ منتشر شد و در اینجا اشاره به یکی از قهرمانان این داستان است. «انتشارات سوسیالیسم»

۲۰* - یعنی سوسیالیست‌های آنزمان: فوریریسست‌ها، در فرانسه و اوونیسست‌ها، در انگلستان. «توضیح از فریدریش انگلس»

۲۱* - ترانس سندنتال: یک مکتب ایده آلیستی فلسفه است که از آگاهی و تجارب انسانی پا فراتر گذاشته و مافوق الطبیعه و مافوق منطق می‌باشد.

(انتشارات سوسیالیزم)

۲۲* - در اینجا رسته‌ها، بمفهوم رسته‌های حکومت فئودالی است، یعنی رسته‌هایی که امتیازات مشخص و محدودی داشتند. انقلاب بورژوائی، رسته‌ها را بهمراه امتیازات آنها از میان برد. جامعه بورژوائی فقط با طبقات سر و کار دارد. پس، ذکر پرولتاریا بعنوان «رسته چهارم» مطلقاً با تاریخ در تضاد می‌باشد. «توضیح از فریدریش

انگلس» (در اینجا اشاره انگلس به سخنرانی ایست که لاسال رهبر اتحادیه های کارگری آلمان در ۱۲ آوریل ۱۷۶۲ تحت عنوان «رابطه خاص دوران تاریخی کنونی با ایده رسته کارگر» ایراد نموده بود.) «انتشارات سوسیالیزم»
۲۳* - قسمت داخل پرانتز در ترجمه آلمانی کتاب وجود ندارد و فقط در ترجمه انگلیسی آن است. «انتشارات سوسیالیزم»

فهرست اسامی

الف

آتکینسون، William, Atkinson: اقتصاددان انگلیسی، مؤلف آثار اقتصادی متعددی که بین سالهای ۱۸۳۳ تا ۱۸۵۸ منتشر شدند. مخالف سرسخت اقتصاد سیاسی کلاسیک و تجارت آزاد و طرفدار گمرکات استحقاقی بود.
ادموندس، Thomas, Edmonds (۱۸۰۳ - ۱۸۸۹): اقتصاددان انگلیسی، سوسیالیست خیالپرداز که از تئوریهای ریکاردو نتیجه گیریهای سوسیالیستی میکرد.
آرکرایت، Sir Richard, Arkwright (۱۷۳۲ - ۱۷۹۲): کارفرمای انگلیسی در دوران انقلاب صنعتی، طراح و سازنده ماشین های ریسندگی متعدد.
استوارت، Sir James, Stuart (نام مستعار: دنهام) ۱۷۱۲ تا ۱۷۸۰: اقتصاددان انگلیسی، یکی از آخرین نمایندگان مکتب مرکانتیلیسم بود که این مکتب را از نظر تئوریک تدوین نمود. مخالف تئوری کمیت پول بود.
اسمیت، Adam, Smith (۱۷۲۳ - ۱۷۹۰): مهمترین اقتصاددان انگلیسی قبل از ریکاردو. تجربیات تئوری مانوفاکتور سرمایه داری و سیستم کارخانه ای را که تازه شروع شده بود، عمومیت داد و به اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوائی شکل تکامل یافته ای بخشید.
اشتروش، Heinrich, Von Storch (آندری کارلوویچ) ۱۷۶۶ تا ۱۸۳۵: اقتصاددان روسی - آلمانی، طرفدار آدام اسمیت، استاد علوم آمار و اقتصاد سیاسی در دانشگاه پترزبورگ.
آنکوف، Paul -Wassiljewitch, Annenkow (۱۸۱۲ - ۱۸۸۷): ناشر، منتقد و مالک روسی که ضمن مسافرتهای فراوان خود با مارکس آشنا شده بود.
اوون، Robert, Owen (۱۷۷۱ - ۱۸۵۸): سوسیالیست خیالپرداز انگلیسی.
ایزن بارت، A. Eisen Bart (۱۶۶۱ - ۱۷۲۷): پزشک آلمانی که قلندری میکرد و در کوچه و خیابان شهر و روستا جار میکشید و مشهور بآن بود که شیوه درمانیش دردآورتر و خطرناکتر از خود بیماری بود.

ب

بایج، Charles, Babbage (۱۷۹۲ - ۱۸۷۱): ریاضی دان، مکانیک و اقتصاددان انگلیسی، مؤسس جامعه آمار لندن.

باستیات، Frederic, Bastiat (۱۸۰۱ - ۱۸۵۰): اقتصاددان فرانسوی طرفدار هماهنگی منافع طبقاتی در جامعه سرمایه داری بود.

برای، John-Francis, Bray (۱۸۰۹ - ۱۸۹۵): سوسیالیست خیالپرداز آمریکائی - انگلیسی، حروف چین، نویسنده اقتصادی، طرفدار اوون، تئوری «پول کار» را تدوین کرد.

برایت، John, Bright (۱۸۱۱ - ۱۸۸۹): کارخانه دار انگلیسی نماینده برجسته طرفداران تجارت آزاد، یکی از بنیان گذاران جامعه ضد قانون غلات، از اوایل سالهای ۶۰ قرن نوزدهم رهبر جناح چپ حزب لیبرال بود و چندین بار در کابینه های لیبرال انگلستان عضویت داشت.

برنشتاین، Eduard, Bernstein (۱۸۵۰ - ۱۹۳۲): نویسنده و ناشر آلمانی، از ۱۸۷۲ عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. در ۱۸۸۰ با مارکس و انگلس آشنا شد و از آن ببعد مخصوصاً با انگلس مرتباً مکاتبه داشت. از ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۰ عضو هیئت تحریریه نشریه «سوسیال دمکرات» بود و از ۱۸۹۶ رسماً رویونیست شد. او یکی از رهبران جناح اپورتونیست حزب سوسیال دمکرات آلمان و انترنالسونال دوم بود.

بلانگی، A. Blanguie (۱۷۹۸ - ۱۸۵۴): اقتصاددان فرانسوی، برادر لویی آگوست بلانگی انقلابی معروف فرانسه بود.

بواگیلبر، P. Boisguillebert (۱۶۴۶ - ۱۷۱۴): اقتصاددان فرانسوی دوران استبداد فئودالی بود که برخی عناصر اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی را در چارچوب بینش کلی فئودالی گنجانده و طرفدار ازبین بردن بدبختی توده ها بود.

بودو، Nicolas, Baudeau (۱۷۳۰ - ۱۷۹۲): اقتصاددان، فیزیوکرات فرانسوی.

پ

پتراول، یا پترکیبر (۱۶۷۲ - ۱۷۲۵): از ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵ تزار روسیه بود.

پتی، Sir William Petty (۱۶۸۲ - ۱۶۸۷): اقتصاددان و آمارشناس انگلیسی، نماینده «تئوری کار» کلاسیک بورژوازی بود.

پرودون، Pierre-Joseph, Proudhon (۱۸۰۹ - ۱۸۶۵): ناشر، جامعه شناس، اقتصاددان فرانسوی، ایده اولوگ خرده بورژوازی، یکی از بنیان گذاران تئوریک آنارشیسم، نویسنده کتاب «فلسفه فقر».

پرومتوس، طبق اساطیر قدیم یونانی آتش را از زئوس ربود و برای انسانها بارمغان برد و باین جهت بوسیله زئوس مجازات شد و به صخره بزرگی زنجیر گردید.

ت

تومسون، Willam, Thompson (تقریباً ۱۷۸۵ تا ۱۸۳۳): اقتصاددان ایرلندی، طرفدار اوون بود و از تئوریهای ریکاردو نتیجه گیریهای سوسیالیستی میکرد.

توک، Thomas, Tooke (۱۷۷۴ - ۱۸۵۸): اقتصاددان انگلیسی، از طرفداران سرسخت تجارت آزاد بود و تئوری پول ریکاردو را مورد انتقاد قرار داد.

تیرس، Louis- Adolphe Thiers (۱۷۹۷ - ۱۸۷۷): سیاستمدار اورلئانیست فرانسوی، در ۱۸۳۶ و ۱۸۴۰ نخست وزیر و بعد از سقوط ناپلئون سوم اولین رئیس جمهور (جمهوری سوم) فرانسه شد و از ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۳ در این مقام بود. این تیرس همان جلاد معروف کمون پاریس است.

د

دره، Louis- Francois, Daire (۱۷۹۸ - ۱۸۴۷): نویسنده فرانسوی، اقتصاددان و مؤلف آثاری راجع به اقتصاد سیاسی.

دروز، Francois, Droz (۱۷۷۳ - ۱۸۵۰) فیلسوف اخلاقی فرانسوی، تاریخ نویس و اقتصاددان، ابتدا طرفدار مکتب اصالت غریزه بود و سپس از مدافعین آئین کاتولیک گردید.

ر

رسی، P.L. Rossi (۱۷۸۷ - ۱۸۴۸): اقتصاددان وولگر ایتالیائی، حقوق دان و سیاستمدار.

روامر، Fridrich, Raumer (۱۷۸۱ - ۱۸۷۳): تاریخ نویس ارتجاعی، استاد دانشگاه برسلو و برلن. در سالهای ۱۸۴۸ نماینده مجلس ملی فرانکفورت بود.

رودبرتوس، Johann-Karl Rodbertus (۱۸۰۵ - ۱۸۷۵): مالک پروسی، اقتصاددان و ایده اولوگ یونکرهای بورژوا شده آلمان، تئوریسین «سوسیالیزم دولتی» یونکری پروس.

روسو، Jean- Jacques, Rousseau (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸): یکی از مهمترین تئوریسین های دولتی فرانسه، نماینده برجسته خرده بورژوازی انقلاب فرانسه.

ریکاردو، David, Ricardo (۱۷۷۲ - ۱۸۲۳): اقتصاددان انگلیسی. آثار او نقطه اوج اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوائی بود.

ف

فرگوسن، Adam, Ferguson (۱۷۲۳ - ۱۸۱۶): تاریخ نویس اسکاتلندی، فیلسوف

اخلاقی، جامعه شناس، طرفدار هیوم معلم آدام اسمیت بود.
فوریر، Francois,Fourier (۱۷۷۲ - ۱۸۳۸): سوسیالیست خیالپرداز فرانسوی.
فوشه، Leon,Faucher (۱۸۰۳ - ۱۸۵۴): نویسنده بورژوازی فرانسوی، سیاستمدار
لیبرال میانه ور، دشمن سرسخت کارگری.

ک

کائوتسکی، Karl Kautsky (۱۸۵۴ - ۱۹۳۸): نویسنده آلمانی، در اواخر سالهای
هفتاد از سوسیالیزم وولگر به مارکسیسم گرائید، از ۱۸۸۳ تا ۱۹۱۷ سردبیر «عصر
جدید» ارگان تئوریک حزب سوسیال دمکرات آلمان بود، در سالهای نود قرن نوزدهم
تئورسین عمده حزب سوسیال دمکرات آلمان و انترناسیونال دوم بود، ابتدا سهم
بسنزائی در اشاعه مارکسیسم داشت ولی بعداً مخصوصاً از ۱۹۱۰ ببعده بانحرف
گرائید و در جنگ بین الملل اول موضع شدیداً
ضد مارکسیستی اتخاذ کرد و به دشمنی با جنبش انقلابی کارگری پرداخت.
کابه، Etienne.Cabet (۱۷۸۸ - ۱۸۵۶): نویسنده و حقوقدان فرانسوی،
کمونیست خیالپرداز.

کنه، F.Ouesnay (۱۶۹۴ - ۱۷۷۴): پزشک فرانسوی، اقتصاددان، بنیان گذار
مکتب
فیزیوکراسی، کل پروسه تجدید تولید اجتماعی را بررسی کرد و نتیجه تحقیقات خود را
در «تابلوهای اقتصادی» تدوین نمود.
کوپر، Thomas,Coolbert (۱۷۵۹ - ۱۸۴۰): دانشمند و سیاستمدار آمریکائی،
نماینده

برجسته اقتصاد سیاسی بورژوائی در آمریکا، طرفدار تجارت آزاد.
کولبر، Jean-Baptiste,Colbert (۱۶۱۹ - ۱۶۸۳): سیاستمدار فرانسوی، طرفدار
سرسخت مرکانتیلیسم، بنیان گذار آکادمی علوم در سال ۱۶۶۶.
کونستانسیو، F.S.Constancio (۱۷۷۲ - ۱۸۴۶): پزشک پرتغالی، دیپلمات و
نویسنده، کتابهای تاریخی فراوانی نوشت و آثار اقتصاددانان انگلیسی را بفرانسه ترجمه
کرد.

س

سادلر، Michael,Sadler (۱۷۸۰ - ۱۸۳۵): سیاستمدار توری انگلیسی، ناشر و
طرفدار رفورم اجتماعی، مخالف تجارت آزاد و مالتوزیانیسم.
سان سیمون، C.H.Saint-Simon (۱۷۶۰ - ۱۸۲۰): مهمترین سوسیالیست
خیالپرداز فرانسوی.

ساند، George, Sand (اسم مستعار شاهزاده خانم دوپن) ۱۸۰۴ - ۱۸۷۶:
نویسنده فرانسوی، نویسنده چندین رمان درباره موضوعات اجتماعی بود و اندیشه
رهائی زنان را اشاعه داد.

سی، J. Baptiste, Say (۱۷۶۷ - ۱۸۲۳): اقتصاددان وولگر فرانسوی، شاگرد آدام
اسمیت.

سنیور، N.W. Senior (۱۷۹۰ - ۱۸۶۴): اقتصاددان وولگر انگلیسی، مدافع
سرمایه داری.

سیسموندی، J.C. Sismondi (۱۷۷۳ - ۱۸۴۲) اقتصاددان و تاریخ نویس سوییسی
که در اواخر دوران اقتصادی سیاسی کلاسیک بورژوائی ظاهر شد و سرمایه داری را
مورد انتقاد قرار داد و تولید کوچک را ایده آل میدانست.

ش

شربولیه، A.E. Cherbulier (۱۷۹۷ - ۱۸۶۹): اقتصاددان سوییسی، طرفدار
سیسموندی بود و تئوریهای او را با مکتب ریکاردو درهم آمیخت.

شوایتزر، J.B. Von Schweitzer (۱۸۳۴ - ۱۸۷۵): وکیل دادگستری، روزنامه
نگار و نویسنده آلمانی، یکی از صاحبان و نویسندگان روزنامه «سوسیال دمکرات»، از
۱۸۶۷ تا ۱۸۷۱ رئیس اتحادیه عمومی کارگران آلمان، طرفدار سیاست بیسمارک و
وحدت کشورهای آلمانی تحت سرکردگی پروس بود.

گ

گرای، John, Gray (۱۷۹۸ - ۱۸۵۰): اقتصاددان، سوسیالیست خیالپرداز انگلیسی
شاگرد روبرت اوون بود.

گریون، Karl, Gruen (اسم مستعار ارنست فون هایدن بود) ۱۸۱۷ - ۱۸۸۷:
نویسنده خرده بورژوای آلمانی، اواسط سالهای چهل قرن نوزدهم یکی از نمایندگان
برجسته سوسیالیزم باصطلاح «حقیقی» بود، در انقلاب ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ آلمان بعنوان
یک دمکرات خرده بورژوا فعالیت میکرد و نماینده جناح چپ مجلس ملی پروس بود.

ل

لاژنتی، Lagentie: نویسنده فرانسوی، آثار برخی از اقتصاددانان انگلیسی را به
فرانسه ترجمه کرد از آنجمله آثار لاودردال.

لاو، John of Lauriston, Law (۱۶۷۱ - ۱۷۲۹): اقتصاددان فرانسوی، بعلت
اسپیکولاسیون در انتشار اسکناس و ورشکستگی حاصله از آن که باقتصاد فرانسه زیان
های فراوانی وارد آورد، معروف شد.

لاودردال، James, Lauderdal (۱۷۵۹ - ۱۸۳۹): سیاستمدار ارتجاعی و اقتصاددان ولگر انگلیسی، مخالف و رقیب آدام اسمیت.

لمونتئی، Pierre.E.Lemontey (۱۷۶۲ - ۱۸۲۶): اقتصاددان و تاریخ نویس فرانسوی، در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ عضو مجلس موسسان فرانسه بود و پس از قبضه کردن قدرت حکومتی بدست ژاکوبین ها، از فرانسه گریخت.

لینکه، Simon-Nicolas,Linguet (۱۷۳۶ - ۱۷۹۴): وکیل دادگستری، تاریخ نویس، اقتصاددان و نویسنده فرانسوی، مخالف فیزیوکراتها بود و تجزیه و تحلیل انتقادی ای از آزادیهای بورژوائی و مناسبات مالکیت سرمایه داری بعمل آورد.

م

مزا، Jose,Mesa (۱۸۴۰ - ۱۹۰۴): سوسیالیست اسپانیائی، کارگر چاپخانه، یکی از مؤسسين شعبه انترناسیونال در اسپانیا بود فعالانه علیه آنارشیسم مبارزه کرد و یکی از اولین مبلغین مارکسیسم در اسپانیا بود و در ۱۸۷۹ یکی از بنیانگذاران حزب سوسیالیست کارگری اسپانیا بود. تعدادی از آثار مارکس و انگلس را بزبان اسپانیائی ترجمه کرد.

مالتوس، Thomas-Robert,Malthus (۱۷۶۶ - ۱۸۳۴): کشیش و اقتصاددان انگلیسی ایده اولوگ مالکین بزرگ آریستوکراتی که بورژوا شده بودند، مدافع سرمایه داری، تئوری ارتجاعی ازدیاد جمعیت را مطرح ساخت، این تئوری فقر زحمتکشان را در سیستم سرمایه داری توجیه میکرد.

منگر، Anton,Menger (۱۸۴۱ - ۱۹۰۶): حقوق دان اتریشی، استاد حقوق جزائی اتریش.

میل، John-Stuart,Mill (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳): اقتصاددان و فیلسوف انگلیسی، طرفدار تجارت آزاد و یکی از نمایندگان برجسته اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوائی، فرزند جیمز میل.

میل، James,Mill (۱۷۷۳ - ۱۸۳۶): اقتصاددان و فیلسوف انگلیسی، مکتب ریکاردو را بصورت عامیانه درآورد.

و

واگنر، Adolph,Wagner (۱۸۳۵ - ۱۹۱۷): اقتصاددان آلمانی، در سال ۱۸۷۸ حزب سوسیالیست مسیحی را تأسیس کرد، طرفدار سیاست بیسمارک بود.

وایت لینگ، Wilhelm,Weitling (۱۸۰۸ - ۱۸۷۱): شاگرد خیاط آلمانی، برجسته ترین نماینده کمونیزم خیالپردازانه کارگری.

ولتر، Francois, Voltaire (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸): فیلسوف، نویسنده و تاریخ نویس
فرانسوی نماینده روشنگری بورژوازی.
ویات، John, Wyatt (۱۷۰۰ - ۱۷۶۶): مخترع نوع ماشین نساجی، مهندس
انگلیسی.
ویلنو - بارژمون، J.P. Villeneuve-Bargmont (۱۷۸۴ - ۱۸۵۰): اقتصاددان و
سیاستمدار ارتجاعی فرانسوی، طرفدار سوسیالیسم فئودالی.

۵

هاروی، William, Harvey (۱۵۷۸ - ۱۶۵۷): فیزیولوژی انگلیسی، گردش خون
بزرگ بدن انسان را کشف کرد، طبیب مخصوص چارلز اول پادشاه انگلستان بود.
هاسکینسون، William, Huskisson (۱۷۷۰ - ۱۸۳۰): سیاستمدار توری انگلیسی،
وزیر بازرگانی انگلستان (از ۱۸۲۳ تا ۱۸۲۷)، طرفدار دادن امتیازات به بورژوازی
صنعتی بود.
هرکولس یا هراکلس، قهرمان اساطیر یونانی، فرزند زئوس، مظهر قدرت و
استقامت.
هوپ، George, Hope (۱۸۱۱ - ۱۸۷۶): کارشناس امور کشاورزی، انگلیسی
طرفدار تجارت آزاد.
هوپکینس، Thomas, Hopkins: اقتصاددان انگلیسی، مؤلف یک سلسله آثار
مربوط به اقتصاد سیاسی و هواشناسی.
هوچسکین، Thomas, Hodgskin (۱۷۸۷ - ۱۸۶۹): نویسنده و اقتصاددان
انگلیسی، نماینده موضع پرولتری در برابر اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی در رابطه
با نتیجه گیری از تئوریهای ریکاردو. مدافع منافع پرولتاریا بود. سرمایه داری را از
موضع سوسیالیسم خیالپردازانه مورد انتقاد قرار میداد.
هیلدیچ، Richard, Hilditch وکیل دادگستری و اقتصاددان انگلیسی اواسط قرن
۱۹ طرفدار ملی کردن ملک و زمین بود.

۵

یور، Andrew, Ure (۱۷۷۸ - ۱۸۵۷): اقتصاددان و شیمیدان انگلیسی، طرفدار
تجارت آزاد.

تکثیر از: حجت برزگر

۲۰۰۰/۰۶/۱۷